

آندیشه‌سبز

نخوش خدا در آغوش

تو من از مرگ را درخوده از بین ببری.

دفتر چهارم



در آغوش خدا

دکتر مهدی خدایان آرائی

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰۴۵۶۹

پایگاه اینترنتی نویسنده: سایت نابناک

Nabnak.ir

انتشارات وثوق - قم

تلفکس: ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

فهرست

مقدمه	۵
چرا در سجده گریه کردی؟	۷
به دیدنت آمدم چون دوستت دارم.....	۱۰
آخرین قطره اشک	۱۳
به سوی ما بشتاب!	۱۶
خدا حافظ ای غم و غصه ها	۱۹
آمده ام تا تو را یاری کنم	۲۲
با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟	۲۷
آری، تو سعادت مند شدی!	۳۲
مولای من! مرا تنها نگذار!	۳۶
آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟	۴۰
مرگ آسوده در پرتو ایمان	۴۲
دعوت نامه ای از سوی خدا	۴۴
دعایی برای لحظه آخر	۴۷
فرشتگان با شاخه گل آمده اند	۵۰
بوی خوش آن یار مهربان	۵۳

از بازنشستگی خبری نیست!	۵۶
شاخه گلی که فراموشی می آورد	۵۸
خانه بهشتی خود را نگاه کن!	۶۲
پی نوشت ها.	۶۹
منابع	۷۸
بیوگرافی مؤلف	۸۲
فهرست کتب نویسنده	۸۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما هم از مرگ می‌ترسید؟

من نمی‌دانم پاسخ شما به این سؤال چیست اما این را می‌دانم که با خواندن این کتاب، می‌توانید نگاهی زیبا به مرگ داشته باشید.

به راستی، چگونه است که مرگ برای مؤمن، این قدر دلنشین است؟ چون لحظه جان دادن، چهارده معصوم علیهم‌السلام به دیدار مؤمن می‌آیند و از او دلجویی می‌کنند.

تصوّرش را بکن، لحظه جان دادن، چشم خود را باز می‌کنی و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام را بالای سر خود می‌بینی! و صدای خدای خویش را می‌شنوی که تو را به بهشت جاودان دعوت می‌کند تا در آغوش مهربانی او باشی!

و چون این صدا را می‌شنوی که خدای متعال او را به سوی خود

فرامی خواند مرگ را در کام خود شیرین می یابی .
این کتاب که برگرفته از احادیث و سخنان اهل بیت علیهم السلام می باشد به تو کمک
می کند تا تصویری روشن و واضح از چگونگی جان دادن داشته باشی و باور
کنی که با مرگ به آغوش مهر او می روی .
من این کتاب را برای تو نوشتم و اکنون نوبت توست تا کتاب خودت را
بخوانی و بدانی که مرگ را هم می توان به گونه ای زیبا دید .

قم، مهر ماه ۱۳۸۶

مهدی خدّامیان آرانی

چرا در سجده گریه کردی؟

این صدای گریه کیست که به گوش می‌رسد؟
آن آقا کیست که به سجده رفته است و چنین می‌گرید؟
بیا نزدیک برویم.

عده‌ای دور او جمع شده‌اند.

یکی از آنها می‌گوید:

ای امیر مؤمنان!

گریه شما، قلب ما را آتش زد، شما را چه شده است؟

حتماً متوجه شده‌ای که من تو را به مسجد کوفه برده‌ام تا برایت خاطره‌ای از

حضرت علی علیه السلام نقل کنم.

آری، صدای گریه حضرت علی علیه السلام در سجده، آن قدر بلند است که توجه

همه مردم را به سوی خود جلب کرده است.

به راستی چه شده است که حضرت علی علیه السلام این چنین اشکش جاری شده است؟

گوش کن، خود آن حضرت جواب می دهد:

من در سجده مشغول راز و نیاز با خدای متعال بودم.
و در آن حالت، خواب به چشم من آمد و در خواب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به من فرمود:

یا علی !

من مشتاق دیدار تو شده ام !

یا علی، خیلی وقت است که تو را ندیده ام !

خدا به وعده خود در مورد تو، وفا می کند.

من می خواستم بدانم که خدا در مورد من حق من، چه لطف و عنایتی نموده است.
برای همین از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم که خدا چه وعده ای در مورد من داده بود.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا وعده کرده بود تا من و تو و همسرت زهرا و فرزندان تو را در بهترین مکان بهشت، کنار هم جمع نماید.

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد شیعیانم سؤال کردم که آنها در کجا خواهند بود؟
آن حضرت فرمودند:

شیعیان، با ما خواهند بود و خانه های آنها در بهشت در کنار خانه های ما خواهد بود.

من از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم که جان دادن شیعیان من چگونه خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند:

کسی که در هوای گرم تشنه شده باشد هیچ چیز برای او به دلنشینی آب سرد و

گوارا نیست.

مرگ در کام شیعیان تو دلشین تر از نوشیدن آب گوارا در هنگام تشنگی

می باشد.^۱

بار خدایا، ما را در زمره شیعیان واقعی حضرت علی علیه السلام قرار ده تا مرگ در

کام ما این چنین دلشین باشد.

آری، کسی که پیرو واقعی آن امام همام باشد مرگ برای او لذت بخش

خواهد بود.

به دیدنت آمدم چون دوستت دارم

آیا موافقی با هم به شهر کوفه، به خانه حضرت علی علیه السلام برویم؟
نگاه کن، آن پیرمرد کیست که آرام آرام به سوی این خانه می آید.
او در حالی که از عضای خود کمک می گیرد به خانه امام نزدیک می شود.
آیا او را شناختی؟

او «حارث همدانی» است که به دیدن امام خود می رود.

آیا موافقی همراه او باشیم؟

هنگامی که حضرت علی علیه السلام، نگاهش به حارث می افتد که با این حالت

بیماری، به خدمت او آمده است از او سؤال می کند:

حارث! چه چیزی باعث شد که تو به اینجا آمدی؟

حارث می گوید:

ای امیر مؤمنان! محبت شما مرا به اینجا کشانده است.

امام می‌فرماید:

ای حارث، آیا مرا دوست داری؟

حارث در جواب می‌گوید:

آری، به خدا قسم من شما را دوست دارم.

من خیلی تعجب می‌کنم که چرا حضرت علی علیه السلام، این سؤال را از حارث می‌کند، معلوم است که حارث همدانی، عشق اهل بیت علیهم السلام را به سینه دارد و گر نه با این شدت بیماری به خانه آن حضرت نمی‌آمد.

اما این سؤال امام، حکمتی دارد، خوب است کمی صبر کنیم.

امام چون جواب حارث را می‌شنود می‌فرماید:

اکنون که مرا دوست داری، بدان که مرا در چند جا خواهی یافت:

- آن موقعی که بخواهی جان بدهی و لحظه مرگ تو فرا رسد، مرا نزد خود خواهی

یافت و با دیدنم شادمان خواهی شد.

- مرا کنار حوض کوثر خواهی یافت که چگونه دوستان خود را سیراب می‌سازم، ای

حارث، مرا آن روز خواهی دید و شادمان خواهی شد.

- روز قیامت مرا خواهی یافت در حالی که «پرچم حمد» را به دست گرفته‌ام و همراه

با رسول خدا صلی الله علیه و آله، از روی پل صراط عبور کرده و به سوی بهشت می‌رویم، و تو آن

لحظه نیز شادمان خواهی شد.

حارث همدانی با یک دنیا خوشحالی، خانه امام خویش را ترک کرد در حالی

در آغوش خدا ۱۲

که یقین داشت که امام مهربان او، در لحظه جان دادن به سر بالین او خواهد آمد.

حضرت علی علیه السلام هم به وعده خود وفا کرد و لحظه جان دادن حارث، او را تنها نگذاشت.^۲

آخرین قطره اشک

به من خبر دادند که هر چه زودتر خود را به بالین حاج حسین برسانم زیرا او لحظه‌های آخر عمر خود را سپری می‌کند.

حاج حسین یکی از دوستان خوب من بود، فردی مؤمن و معتقد که همواره تلاش می‌کرد به فقرا کمک نموده و مشکلی از جامعه خود بر طرفه سازد. من هر چه سریعتر خود را به بیمارستانی که حاج حسین در آن بستری بود رساندم.

همه فرزندان او در آنجا حاضر بودند و آرام آرام اشک می‌ریختند زیرا دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن او نداشتند.

آنها آخرین توشه‌های خود را از زندگی پدر مهربان خویش بر می‌چیدند، آنها باور نمی‌کردند به این زودی پدر خویش را از دست بدهند.

آری، پدر و مادر نعمت‌هایی هستند که تا زمانی که در میان ما می‌باشند، قدر آنها را نمی‌دانیم اما وقتی که آنها را از دست دادیم، می‌فهمیم که ارزشمندترین

سرمایه زندگی خود را از دست داده‌ایم.

به هر حال، حاج حسین، در حال جان دادن بود و همه گریه می‌کردند.
در این میان، حواس من به چیز دیگری بود، من به چشم‌های حاج حسین
نگاه می‌کردم و دنبال چیزی می‌گشتم.

آیا شما می‌توانید حدس بزنید که من در این میان دنبال چه بودم؟
من به دنبال یک قطره اشک بودم، قطره اشکی که از گوشه چشم حاج حسین
جاری شود.

و بالاخره آن قطره را یافتم، زیباترین قطره اشکی که تا به حال دیده بودم.
به نظر شما آیا این اشک غم و غصه است؟
آیا حاج حسین ما ناراحت است که اشک می‌ریزد؟
شاید بگویی گریه او برای این است که دیگر فهمیده است باید از همه
دوستان و آشنایان خود جدا شود و تنهای تنها به سفر قبر و قیامت برود.
اما این طور نیست، این اشک، اشک غم نیست!
این اشک شادی و سرور است، این شادمانی است که به صورت این قطره
اشک جلوه کرده است.

و حتماً از سخن من سخت تعجب می‌کنی!
آخر در این لحظه جان دادن، چه چیز دوست داشتنی پیش آمده است که
انسان به خاطر آن شادمان شود تا آنجا که اشک شوق بریزد؟
شما تا به حال هر چه در مورد مرگ شنیده‌اید این بوده است که سخت‌ترین
لحظه‌ها برای انسان، موقعی است که انسان می‌خواهد جان بدهد و از این دنیا

به سوی آخرت سفر کند و برای همین می‌گویی: آقای نویسنده، حتماً اشتباه کردی، آن گریه دوست تو، گریه غم و اندوه بوده است. حالا که این طور شد من حدیثی را برایت نقل می‌کنم: یکی از یاران امام صادق علیه السلام، از آن حضرت در مورد گریه مؤمن در موقع جان دادن، سؤال نمود.

سؤال او این بود: به راستی چرا مؤمن هنگام مرگ، اشک می‌ریزد؟

امام صادق علیه السلام در جواب او فرمود:

آن لحظه‌ای که مؤمن، نگاه می‌کند و می‌بیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، به بالین او آمده

است، اشک شوق می‌ریزد!

بعد امام صادق علیه السلام فرمود:

آری، انسان هنگامی که عزیز خود را (که به او خیلی علاقه دارد) می‌بیند، اشک شوق

می‌ریزد.^۳

خواننده محترم!

دوست من، حاج حسین، یک عمر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام عشق می‌ورزید و زندگی خود را وقف خدمت به این خاندان کرده بود، اکنون که همه از او دل بریده‌اند، اکنون که دیگر هیچ کس، نمی‌تواند برای او کاری بکند، ناگهان چشم خود را باز می‌کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کنار خود می‌بیند، پس حق دارد که اشک شوق بریزد!

جانم به فدای آن چهارده نور پاک که دوستان خود را در سخت‌ترین لحظه‌ها

فراموش نمی‌کنند.^۴

به سوی ما بشتاب!

حتماً تا به حال نام «ابو حمزه ثمالی» را شنیده‌اید؟
او یکی از یاران امام سجاده و امام باقر علیه السلام بود.
او کسی است که دعای امام سجاده علیه السلام در شبهای ماه رمضان را برای ما نقل کرده است.

یاد شبهای ماه رمضان به خیر!
نمی‌دانم به معانی دعاها یا که خواننده‌ای توجه کرده‌ای؟
بار خدایا!

امید ما را ناامید نکن، ما معصیت تو کردیم ولی به عفو و بخشش تو امیدواریم، پس
گناهان ما را ببخشای.^۵

بعد از وفات امام سجاده علیه السلام، ابو حمزه برای دیدن امام باقر علیه السلام و بیعت با آن
حضرت به سوی مدینه حرکت می‌کند.

راه طولانی کوفه تا مدینه در پیش روی اوست و او این همه راه را به عشق

زیارت امام خویش، طی می‌کند.

سفر سخت و طاقت فرسایی است، بیابان‌های خشک را باید پشت سر گذاشت.

این سفر مدت‌ها طول می‌کشد اما ابو حمزه، با عشقی بزرگ، قدم بر می‌دارد و به سوی مدینه به پیش می‌رود.

دیگر به نزدیکی‌های مدینه رسیده‌ایم، آن سیاهی‌هایی که می‌بینی نخلستان‌های مدینه است.

اینجا مدینه است، کعبه دلهای عاشق اهل بیت علیهم‌السلام!

ابو حمزه به زیارت قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشرف می‌شود و در مسجد پیامبر نماز می‌خواند.

دیگر وقت آن رسیده است که او به خدمت امام باقر علیه‌السلام برسد، برای همین به سوی خانه امام حرکت می‌کند.

ابو حمزه به خدمت امام شرفیاب می‌شود و با نهایت ادب و تواضع در حضور امام می‌نشیند.

نمی‌دانم چه می‌شود که ابو حمزه به یاد مرگ می‌افتد، شاید او هم از مرگ هراسی به دل دارد.

برای همین لب به سخن می‌گشاید و عرضه می‌دارد:

ای پسر رسول خدا! مرگ برای شیعیان شما چگونه خواهد بود؟

و امام در جواب او می‌فرماید:

آیا می‌خواهی تو را بشارتی بزرگ بدهم؟ بدان، هنگامی که مرگ دوستان ما فرا

برسد رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیؑ به بالین آنها حاضر می‌شوند.

رسول خدا در لحظهٔ جان دادن شیعهٔ ما، کنار او می‌نشیند و به او می‌فرماید:

آیا مرا می‌شناسی؟ من رسول خدا هستم!

بدان که آخرت برای تو بهتر از دنیا است.

اکنون دیگر جای هیچ ترس و نگرانی نیست و جز خوبی و خیر در انتظار تو

نیست!

به سوی ما بشتاب.^۶

اشک در چشمان ابو حمزه حلقه زده بود، او در این فکر بود که مرگ برای

شیعهٔ واقعی، چقدر زیبا و دلنشین است، و به راستی که این بزرگترین خبر

خوشی است که ابو حمزه تاکنون شنیده است.

خدا حافظ ای غم و غصه‌ها

به راستی هدف خداوند از آوردن ما به این دنیا چه بوده است؟
چرا زندگی این دنیا همواره با بلا و گرفتاری آمیخته است؟
حتماً سخن حضرت علی علیه السلام را شنیده‌ای که فرمود:
ذَا رُبَّ بَلَاءٍ مَّخْشُوفَةٍ

این دنیا، خانه‌ای است که همیشه با بلا و مصیبت همراه است.^۷
جالب آنکه هر چه انسان به خدا نزدیک‌تر شود بلای بیشتری نصیب او
می‌شود.

به نظر شما علت گرفتار شدن مؤمن به بلا چیست؟
خداوند متعال، روح ما را در عالم قدس و ملکوت خود آفرید، ولی او
می‌دانست این انسان ممکن است دچار غرور شود و هیچ چیز مانند این غده
سرطانی غرور نمی‌تواند مانع کمال انسان شود.
برای همین بود که خدا روح ما را به این دنیای خاکی آورد، دنیایی که با بلا و

گرفتاری آمیخته است.

در این دنیا، روح ما با این بلاها و گرفتاری‌ها درمان می‌شود و آن بیماری غرور و خودبینی، آرام آرام از بین می‌رود. یادت هست چند روز پیش به سردرد شدیدی مبتلا شدی، یادت هست که یک درد دندان، چگونه تو را کلافه کرد! همه این گرفتاری‌ها مانند پادزهری است که روح تو را از بیماری غرور نجات می‌دهد.

آری، حال هر چه به خدا نزدیک‌تر می‌شوی، هر چه در این درگاه مقام بیشتری پیدا می‌کنی، می‌بینی که به بلاهای بیشتری گرفتار می‌شوی، همه اینها برای این است که تو می‌خواهی مهمان درگاه خداوند شوی، برای همین باید آلودگی‌ها از روح و جان تو زدوده شود.

آیا می‌دانی چگونه روح ما از آلودگی‌های گناه و معصیت پاک می‌شود؟ همانطور که جسم انسان با حمام رفتن پاک و تمیز می‌شود، روح انسان هم با قرار گرفتن در زیر دوش بلا، پاک می‌شود.

پس از امروز به بعد، با چشمی دیگر به بلا و گرفتاری نگاه کن! به هر حال، دنیا، جایگاه بلا و گرفتاری مؤمن است و خوشا به حال کسی که این مرحله زندگی خود را با سعادت پشت سر بگذارد و با خوشحالی تمام به سوی سفر آخرت برود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

چون لحظة مرگ مؤمن فرا می‌رسد ندایی به گوش او می‌رسد که از غم و غصه دنیا

راحت شدی.^۸

آری، موقعی که مرگ فرا برسد پایان گرفتاری و بلای مؤمن است، او دیگر پاک شده است و روح او صفا پیدا کرده است و مانند پرنده‌ای که اسیر قفس بوده است آزاد می‌شود و دعوت خداوند را اجابت می‌کند.
مؤمن در لحظه مرگ از همه آلودگی‌های روحی پاک شده است و اکنون می‌تواند در عالم ملکوت به کمال خود ادامه دهد.

آمده‌ام تا تو را یاری کنم

«عُقبه» یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود و به آن حضرت بسیار علاقه داشت. او یک روز همراه با دوست خود «مُعلی» به خانه امام صادق علیه السلام رفت. امام صادق به عُقبه رو کرد و فرمود:

ای عقبه، آگاه باش که خداوند متعال، فقط اعمال شیعیان ما را قبول می‌کند و اعمال دشمنان ما مورد قبول درگاه خداوند واقع نمی‌شود.

به خدا قسم، شیعه ما لحظه جان دادن، با منظره‌ای روبرو می‌شود که او را بسیار خوشحال می‌کند و باعث روشنی چشم او می‌شود.

امام صادق علیه السلام چون سخنش به اینجا رسید سکوت نمود.

به راستی شیعه اهل بیت علیهم السلام در لحظه جان دادن چه می‌بینند و چه می‌شنود؟

چرا امام صادق علیه السلام پرده از این راز بر نمی‌دارد؟

همه آنهایی که نزد امام هستند مانند تو مشتاق آنند تا بقیه کلام امام صادق علیه السلام را بشنوند.

نمی‌دانم چرا امام صادق علیه السلام به سکوت خود ادامه می‌دهد.

عُقبه می‌گوید:

من خطاب به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم:

ای پسر رسول خدا!

لحظهٔ جان دادن، شیعهٔ شما چه چیزی می‌بیند؟

ولی امام در جواب او فقط پاسخ می‌دهد که شیعهٔ ما می‌بیند آنچه را باید

بیند.

عُقبه یازده بار سؤال خود را تکرار می‌کند و هر بار هم فقط همین جواب

کوتاه را از امام صادق علیه السلام می‌شنود.

به راستی چرا امام در این یازده بار، جواب عُقبه را به صورت کامل

نمی‌دهد؟

آیا امام می‌خواهد ببیند که میزان عشق و علاقهٔ عُقبه به فهمیدن معارف دین

تا چه اندازه است؟

به راستی کدام یک از ما این چنین، مشتاق شنیدن حدیث بوده‌ایم؟

لحظاتی می‌گذرد، این بار امام صادق علیه السلام، عُقبه را صدا می‌زند و به او

می‌فرماید:

ای عقبه!

تو آنقدر سؤال را تکرار کردی که تا جواب خود را نشنوی آرام نداری.

عُقبه پاسخ می‌دهد:

ای پسر رسول خدا!

آنچه از شما می‌شنوم جزء دین من است و من حاضرَم جان خود را در راه دین خود

بدهم!

خواننده محترم!

بین که شیعیان واقعی چگونه بودند و چقدر به فهمیدن، اهمیت می‌دادند و

آن را جزء دین خود می‌دانستند!

به راستی جامعه ما چقدر از دین واقعی فاصله گرفته است، در آن روزگراها،

هر چه یک نفر به اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک‌تر می‌شد عشق و شوقش به شنیدن و

فهمیدن نیز بیشتر می‌شد، اما چه شده است که عده‌ای در جامعه ما خیال

می‌کنند هر چه به اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک‌تر شوند باید دیوانه‌تر شوند!

به هر حال عقیبه در حضور امام اشک ریخت و گریه کرد!

این گریه برای این است که او می‌خواهد حدیث و کلام امام صادق علیه‌السلام را به

صورت کامل بشنود!

خدایت رحمت کند ای عقیبه!

تو چه تصویر زیبایی از شیعه واقعی برای تاریخ ترسیم کردی!

و شاید اگر امام صادق علیه‌السلام در همان لحظه اول، جواب عقیبه را می‌داد این

تصویر زیبای عشق به شنیدن حدیث در تاریخ ثبت نمی‌شد.

به هر حال امام صادق علیه‌السلام چون گریه عقیبه را می‌بیند رو به او می‌کند و سخن

خویش را ادامه می‌دهد:

شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می‌بیند!

عقیبه رو به امام می‌کند و این سؤال را مطرح می‌کند که شیعه واقعی در لحظه

جان دادن، چه کسانی را می‌بیند؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ او می‌فرماید:

شیعه ما، در لحظه آخر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام را می‌بیند.

عقبه می‌پرسد:

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام با مؤمن سخنی هم می‌گویند؟

امام می‌فرماید:

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام، نزد مؤمن حاضر می‌شوند، رسول

خدا صلی الله علیه و آله می‌آید و کنار مؤمن می‌نشیند و حضرت علی علیه السلام در پایین پای مؤمن،

می‌نشیند.

خواننده محترم، آیا شما به عیادت بیماری رفته‌اید که به او خیلی علاقه

داشته باشید، حتماً کنار او می‌نشینید و سعی می‌کنید صورت خود را به

صورت او نزدیک کنید، برای همین خم می‌شوید و در حالی که به او نزدیک

شده‌اید با او سخن می‌گویید.

امام صادق علیه السلام در ادامه سخن خود چنین ادامه می‌دهد:

آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله به بالین مؤمن می‌آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک

صورت مؤمن برده و به او می‌فرماید:

ای دوست خدا! تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم.

آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم!

بعد از آن رسول خدا از کنار مؤمن بر می‌خیزد و حضرت علی علیه السلام در کنار مؤمن

می‌نشیند و به او می‌فرماید:

ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور که من همان علی بن ابی طالب هستم که

همواره مرا دوست می‌داشتی!

من آمده‌ام تا تو را یاری کنم.^۹

جانم به فدای تو ای مولای مهربان که در آن لحظه حساس، دوستان خود را

تنها نمی‌گذاری!

سخن امام صادق (علیه السلام) تمام می‌شود و اشک در چشم عقبه حلقه می‌زند، او در

این فکر است که چه موقع لحظه مرگ او فرا می‌رسد تا جمال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

و حضرت علی (علیه السلام) را نظاره گر باشد.

با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟

یکی از نیازهای عاطفی انسان، نیاز به دوست داشتن می باشد به این معنی که انسان همواره سعی می کند تا به محبوبی عشق بورزد و احساس زیبای عشق خویش را نسبت به او نشان بدهد.

سلامت روانی انسان در گرو برآورده شدن این نیاز می باشد و معمولاً انسان هایی که نتوانسته اند برای خود محبوبی راستین بیابند دچار مشکلات روحی می شوند چرا که روحیه لطیف دوست داشتن از وجود آنان رخ بر می بندد و با یک خلأ عاطفی روبرو می شوند.

انسانی که گرفتار زندگی ماشینی شده است و همواره خود را اسیر تکنولوژی می بیند نیاز بیشتری دارد که به محبوبی عشق بورزد.

اما سخن اینجا است که هر چه این محبوب کامل تر باشد انسان نیز به کمال بیشتری کشیده می شود.

در دستورات دینی ما همواره به این نکته اشاره شده است که محبت به اهل

بیت علیه السلام اساس دین می‌باشد و در واقع این محبت، تنها سرمایه جاودانی ما است به گونه‌ای که این محبت در دنیا برای ما آرامش و صفای روح را به ارمغان می‌آورد و در آخرت هم باعث نجات ما خواهد شد.^{۱۰}

به هر حال، عشق به چهارده معصوم پاک علیهم السلام، سرمایه گرانقدری است که به ما ارزانی شده است و ما باید شکرگزار آن باشیم و تلاش کنیم تا از این سرمایه، جهت رشد و تعالی خود و جامعه، بهره ببریم.

اما من می‌خواهم در اینجا سؤالی را از شما بنمایم و آن این است که ما چه موقع به محبت اهل بیت علیهم السلام، بیشترین نیاز را داریم؟

به عبارت دیگر در کدامین موقع است که این محبت، بیشترین کارایی را برای ما دارد؟

آیا مایل هستید که جواب این سخن را از امام صادق علیه السلام بشنوید؟

آن حضرت به شیعیان خود رو کرده و فرمودند:

در موقع جان دادن، آن لحظه‌ای که روح از جسم شما خارج می‌شود، به محبت ما،

بیشترین نیاز را خواهید داشت.^{۱۱}

اکنون تصوّر کن، آن لحظه‌ای که مرگ فرا رسیده و عزرائیل برای قبض روح آمده است.

آن موقعی که دیگر زبانت بند آمده است و قدرت حرف زدن نداری!

آن زمانی که هیچ کس از فرزند و همسر و دوست نمی‌توانند به تو کمکی

بکنند!

در آن هنگام، دنیا در چشم تو تیره و تار می‌شود و آرام آرام باید از این دنیا

دل بکنی و به دنیای تازه‌ای قدم بگذاری که نسبت به آن هیچ شناختی نداری!
درست در همان لحظه است که محبت و علاقه تو به اهل بیت علیهم‌السلام، مایه نجات تو می‌شود و غم از دل تو می‌زداید چرا که این عشق به اهل بیت علیهم‌السلام، گنجی بزرگ است که در قلب خود پس انداز کرده‌ای.

آیا به یاد می‌آوری هر وقت ماه محرم می‌شد در مجالس عزاداری امام حسین علیه‌السلام شرکت می‌کردی و به عشق اهل بیت علیهم‌السلام، اشک می‌ریختی!
یادت هست چگونه با سختی به سفر کربلا رفتی و ضریح شش گوشه امام مظلومان را زیارت کردی!

آن کارهای زیبای تو همه در این لحظه جان دادن برای تو فایده‌ای بس بزرگ دارد و آن فایده این است که ترس از مرگ را از دل تو می‌زداید.
چرا امام صادق علیه‌السلام در این کلام خود، عشق به اهل بیت علیهم‌السلام را مایه برطرف شدن ترس از مرگ معرفی می‌کند و نسبت به بقیه فایده‌های این محبت سکوت می‌کند؟

من مدت زیادی در این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که به راستی که در آن لحظه‌های حساس جان دادن، هیچ چیز مانند محبت به اهل بیت علیهم‌السلام به درد ما نمی‌خورد.

آری در آن لحظه، محبت اهل بیت علیهم‌السلام کار خود را می‌کند و این ترس و اضطراب را بر طرف می‌کند.

امروزه روان‌شناسان برای درمان اضطراب در زندگی، مطالعه و تحقیق می‌کنند و به نتایج جالبی هم رسیده‌اند.

اما مطالعات آنها هر چه قدر هم خوب باشد فقط در محدوده همین زندگی دنیایی است و نمی تواند آن اضطراب بزرگ لحظه جان دادن را برطرف سازد. به راستی اگر بخواهیم برای رفع اضطراب کاری بکنیم خوب است تلاش کنیم تا آن اضطراب بزرگ را درمان کنیم! اضطراب لحظه جان دادن! بنام مکتب شیعه را که برای درمان آن اضطراب بزرگ نسخه ای زیبا پیچیده است.

از امروز بیاییم در عشق و محبت خود به اهل بیت علیهم السلام راستین باشیم، و تلاش کنیم که شیعه واقعی آنها باشیم و گرد معصیت و گناه نگردیم. و اگر به راستی، اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشیم دیگر در لحظه جان دادن، هراسی نخواهیم داشت چرا که به بالین ما عزیزی می آید که از همه روان شناسان دنیا بهتر است!

او می آید تا اضطراب ما را درمان کند، او قدرتی خدایی دارد، کلام او اثری عجیب دارد!

اصلاً دیدن او، درمان هر غم و اندوهی است و زیارتش شادمانی را به دل می آورد.

نمی دانم او را شناختی یا نه؟

کسی که تو یک عمر دم از عشق و محبت او زدی، اکنون که می خواهی جان بدهی تو را تنها نمی گذارد!

این لحظه، لحظه تنهایی توست و او خود می داند که تو چقدر به نگاه او محتاج هستی!

برای همین به کمک تو می‌آید و با تو سخن می‌گوید که نترس من با تو هستم!

و آن لحظه‌ای که تو صدای او را بشنوی و جمالش را ببینی، دیگر غمی به دل نداری، مرگ برای تو شیرین می‌شود، چرا که در لحظه جان دادن، محبوب خود را می‌بینی، صدایش را می‌شنوی، بوی خوش او را احساس می‌کنی، مهربانی او را نگاه می‌کنی!

و اشک شوق می‌ریزی، چون تو باور نمی‌کنی که مولایت این قدر مهربان باشد که به سر بالین تو بیاید!

و تو باور نمی‌کنی که مولایت، مهمانت شده باشد.

در حیرتی بس بزرگ باقی می‌مانی!

مانده‌ای چه کنی، چه بگویی!

و مولای تو که این صحنه را می‌بیند خطاب به تو می‌کند:

من همان علی بن ابی طالبی هستم که همواره دوستم می‌داشتی.^{۱۲}

و اکنون شک تو به یقین مبدل گشته است، آری، مولایت به دیدارت آمده است، و تو فقط اشک می‌ریزی!

به صورت مولای خود خیره می‌شوی و با قطرات اشک از او تشکر می‌کنی!

آری، تو سعادتمند شدی!

نمی‌دانم مرا می‌شناسی یا نه؟

من «سعید بن یسار» هستم و در شهر کوفه زندگی می‌کنم و از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام بوده و بارها خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیده‌ام و از آن حضرت احادیثی را نقل کرده‌ام و همه علمای شیعه، مرا شخص راستگو و مورد اعتمادی می‌دانند.^{۱۳}

آیا می‌خواهید شما را با زکریا آشنا سازم؟

«زکریا بن سابور» یکی از دوستان بسیار صمیمی من بوده و او هم انسانی مورد اعتماد می‌باشد.^{۱۴}

من و او روزگاران زیادی را با هم سپری کردیم و در راه نشر احادیث و سخنان امام صادق علیه‌السلام تلاشهای زیادی نمودیم.

چند روزی است که دوست من، زکریا در بستر بیماری قرار گرفته است و من گاه‌گاهی به او سر می‌زنم، اما امروز خبر دار شدم که حال او بدتر شده

است و برای همین با عجله خود را به خانه او رساندم.
هنگامی که وارد خانه او شدم، دیدم که فرزندان و دوستان، گرد او جمع شده‌اند و گریه می‌کنند.
من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم چرا که من یکی از بهترین دوستان خود را از دست می‌دادم.
جلو رفتم و در کنار بستر او نشستم، هر چه با او سخن گفتم او جوابی نداد، برای همین اشک در چشمان من حلقه زد.
اما ناگهان دیدم که زکریا دست راست خود را باز کرده و به سوی بالا آورد، مثل اینکه می‌خواست با کسی دست بدهد.
و بعد یک جمله گفت:

دست من سعادتمند شد یا علی!

من منظور او را نفهمیدم، به راستی منظور او چه بود؟
او با چه کسی سخن گفت؟
در آنجا کسی که نام او علی باشد نبود.
من در این فکر فرو رفته بودم که معنای این کار زکریا چه بود.
بعد از لحظاتی روح زکریا به سوی عالم باقی، شتافت و صدای گریه و ناله از منزل او بلند شد.
وقتی مردم خبر وفات زکریا را شنیدند، جمع شدند و ما بدن او را غسل داده و کفن کردیم و بدن او را تشییع نموده و به خاک سپردیم.

اما برای من این سؤال مانند یک معمای بی جواب باقی ماند که آن لحظه آخر عمر، زکریا با چه کسی حرف زد؟

منظور او از آن جمله چه بود؟

با خود گفتم خوب است به مدینه سفر کنم و به زیارت امام صادق علیه السلام شرفیاب شوم و امام خود را ملاقات کنم و در ضمن از آن حضرت در مورد جریان زکریا، توضیح بخواهم.

بنابراین برای سفر به مدینه آماده شده و به سوی مدینه حرکت کردم.

بعد از زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خانه امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و بعد از سلام و عرض ادب، در خدمت حضرت نشستم.

گویا خبر وفات زکریا به امام صادق علیه السلام رسیده بود، پس آن حضرت رو به من کرد و فرمود:

به من خبر بده که هنگام جان دادن زکریا، از او چه شنیدی؟

من گفتم:

آقای من!

من در آخرین لحظات، بر بالین زکریا حاضر بودم او دست خود را باز کرد، گویی

می خواست با کسی دست بدهد و بعد چنین گفت:

دست من سعادتمند شد یا علی!

امام صادق علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

به خدا قسم، در آن لحظه زکریا، حضرت علی علیه السلام را دیده است!

حالا من فهمیدم که منظور زکریا چه بوده است!
زکریا در لحظه مرگ، حضرت علی علیه السلام را دیده بود چرا که آن حضرت به شیعیان خود قول داده است که در لحظه جان دادن به دیدن آنها بیاید!
خوشا به حالت ای زکریا که در لحظه جان دادن مولای خود را دیدی و جان دادی!

عجب، چرا من از این نکته غافل بودم!
زکریا، در لحظه جان دادن با حضرت علی علیه السلام حرف می زد!
آری، او دست خود را باز کرد چون می خواست با حضرت علی علیه السلام دست بدهد و چون دست او در دستان مهربان مولایش قرار گرفت گفت:
دست من سعادتمند شد!

او گرمای مهربانی و وفاداری مولای خویش را با دست خود لمس کرد برای همین بود که با آن جمله از سعادت خویش خبر داد.^{۱۵}

مولای من! مرا تنها نگذار!

نمی‌دانم نام «سید حمیری» را شنیده‌ای یا نه؟
سید حمیری شاعری بلند مرتبه بود که عشق و علاقه زیادی به حضرت
علی علیه السلام داشت و همواره فضائل آن حضرت را با شعر بیان می‌کرد.
او در زمان امام صادق علیه السلام زندگی می‌کرد و اشعار پر محتوا و دلنشین او به
زبان عربی نقش مهمی در ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام داشت و امام صادق علیه السلام
او را به «سید شاعران» خطاب نمود.^{۱۶}
به هر حال اشعار او در مدح و فضیلت حضرت علی علیه السلام، زبانزد همه بود.
اکنون سید حمیری بیمار است و همه از شفای او ناامید شده‌اند.
آیا موافقی با هم به عیادت این شاعر نامدار شیعه برویم؟
وارد خانه او می‌شویم، تمام آشنایان و همسایگان او به خانه او آمده‌اند.
شیعیان خبردار شده‌اند که آخرین لحظه‌های عمر آن شاعر بزرگ است
برای همین همه به دیدن او آمده‌اند.

از شما چه پنهان بعضی از ناصبی‌ها هم آمده‌اند ببینند که سید چگونه جان می‌دهد.

ناصری‌ها را می‌شناسی؟ همان‌هایی که دشمنی حضرت علی (ع) را به دل دارند!

نمی‌دانم سر و کله اینها برای چه اینجا پیدا شده است؟

چه کسی به آنها خبر داده است؟

آنها که به خون سید حمیری تشنه‌اند پس برای چه به عیادت او آمده‌اند؟ شاید اینها آمده‌اند تا مرگ سید حمیری را جشن بگیرند برای اینکه سید حمیری مثل خاری در چشمشان بود.

سید حمیری همواره فضائل حضرت علی (ع) را برای مردم بازگو می‌کرد، برای همین مرگ او، موجب شادی دشمنان شیعه می‌شود.

به هر حال، مرگ به سراغ همه می‌آید، اکنون سید حمیری در بستر افتاده است و مردم صورت زیبای او را می‌بوسند و با او سخن می‌گویند اما او را دیگر توان سخن گفتن نیست.

نگاه کن!

در صورت سید حمیری، نقطه سیاهی پدیدار می‌شود و آرام آرام، این سیاهی به پیش می‌رود تا این که همه صورت سید سیاه می‌شود!

این خبر خوشایندی نیست!

سید حمیری که یک مدافع بزرگ مکتب شیعه است چرا اکنون صورتش سیاه شده است؟

نگاه کن ببین که ناصبی‌ها چقدر شاد هستند و فریاد می‌زنند:

دیدید که سید حمیری رویش سیاه شد؟

چرا مولایش او را کمک نمی‌کند؟

ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بر دارد اما گوش نکرد، اکنون سزای کار

خویش را می‌بیند!

همه دوستان سید ناراحت هستند، واقعاً چه شده است، چرا صورت سید در

این لحظه‌های آخر، سیاه شده است؟

شیعیان سرهای خود را پایین انداخته‌اند و از ناصبی‌ها خجالت می‌کشند.

غم و غصه از دست دادن سید حمیری از یک طرف، و از طرف دیگر، زخم

زبان ناصبی‌ها، همه را کلافه کرده است.

خدایا، چه کنیم؟ جواب این ناصبی‌ها را چه بدهیم؟

نگاه کن، در صورت سیاه سید حمیری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر می‌شود

و آرام آرام تمام صورت سید را می‌گیرد!

صورت سید روشن و نورانی می‌شود!

مردم! نگاه کنید صورت سید نورانی شد!

مردم هجوم می‌آورند، آری صورت او مثل ماه می‌درخشد!

خنده بر لبهای سید نشسته است! سید حمیری می‌خندد!

او می‌خواهد حرف بزند!

این قدر سرو صدا نکنید!

مردم! آرام باشید، سید می‌خواهد سخن بگوید!

همه ساکت می شوند تا آخرین سخن سید را بشنوند!

همه به گوش باشید، قلم و دوات بیاورید آخرین کلام او را بنویسید!

كَذِبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَنْ يُنْجِيَ مُحِبُّهُ مِنْ هَنَاتٍ

چقدر در اشتباهند کسانی که خیال می کنند حضرت علی (علیه السلام)، دوست خود را در

سختی ها تنها می گذارد!

خداوند به خاطر مولایم علی (علیه السلام)، از گناهانم چشم پوشی کرد!

همه شیعیان شاد شدند و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، شرمندeh شدند و سرهای

خود را پایین انداختند.

آری، حضرت علی (علیه السلام)، دوستان خود را تنها نمی گذارد، وفا از آن حضرت،

درس وفا آموخته است، چگونه می شود که او دوستان خود را فراموش کند!

بعد سید زیر لب چنین زمزمه کرد:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

و آنگاه سید حمیری جان به جان آفرین تسلیم کرد.^{۱۷}

آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟

جبرئیل یکی از فرشتگان می باشد و در درگاه خداوند مقامی بس بزرگ دارد.

او امین وحی می باشد و کتابهای آسمانی را برای پیامبران می آورد همانطور که قرآن را از طرف خداوند بر پیامبر ما نازل نمود.
اکنون سؤال من این است بعد از اینکه نزول قرآن تمام شد آیا باز هم جبرئیل به روی زمین می آید؟

خیلی ها خیال می کنند که جبرئیل فقط کار نزول وحی را انجام می دهد و برای همین در جواب من می گویند که جبرئیل، دیگر به زمین نمی آید چون پیامبر ما آخرین پیامبران بود و دیگر هیچ کتاب آسمانی، نازل نخواهد شد.
البته درست است که جبرئیل هرگز برای آوردن وحی به روی زمین نخواهد آمد اما او برای انجام کارهای دیگر به زمین می آید.

نمی دانم شنیده ای هنگامی که مؤمنی می خواهد جان بدهد جبرئیل هم به

بالین او حاضر می‌شود؟

حتماً سؤال می‌کنی در لحظه جان دادن مؤمن، جبرئیل برای چه به بالین مؤمن می‌آید؟

جریان از این قرار است: هنگامی که عزرائیل (مأمور قبض روح انسان‌ها) می‌خواهد برای گرفتن جان مؤمن بیاید، جبرئیل نیز همراه او می‌آید.

مؤمن نگاه می‌کند می‌بیند که لحظه جان دادن او فرا رسیده است، اما قبل از هر چیز جبرئیل رو به عزرائیل می‌کند و می‌گوید:

ای عزرائیل!

این کسی که می‌خواهی جانش را بگیری، رسول خدا ﷺ و خاندان پاک او را

دوست دارد، پس تو هم او را دوست داشته باش و با او مهربان باش.^{۱۸}

آری، جبرئیل می‌آید تا به عزرائیل سفارش کند که با مؤمن، مهربان باشد، و تو خود فکر کن که این سفارش جبرئیل چقدر می‌تواند مایه آرامش مؤمن شود، در آن لحظه حساس، مؤمن چون صدای آرام و مهربان جبرئیل را می‌شنود ترس او برطرف می‌شود.

مرگ آسوده در پرتو ایمان

به امام رضا علیه السلام خبر دادند که یکی از یاران شما، در حال جان دادن می باشد و لحظه های سختی را پشت سر می گذارد.

امام رضا علیه السلام تا این سخن را شنید تصمیم گرفت به عیادت او برود پس همراه با یاران خود به سوی خانه آن شخص حرکت کرد.

امام وارد خانه شد و در کنار بستر آن بیمار نشست و به او فرمود:

حال شما چگونه است؟

او در پاسخ عرضه داشت که دیگر عمرم به سر آمده است و مرگ به زودی به سراغم می آید.

امام رضا علیه السلام فرمود:

مرگ را چگونه می دانی؟

او در پاسخ گفت که مرگ را بسیار سخت و دردناک می دانم.

امام علیه السلام فرمود:

ایمان خود را به خدا و ولایت ما اهل بیت محکم کن، که مرگ را آسوده خواهی

یافت.

اینجا بود که آن مرد، زیر لب، اعتقاد به یگانگی خدا و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را زمزمه کرد.

لحظاتی گذشت، ناگهان آن مرد رو به امام رضا (علیه السلام) کرد و گفت:
اینان فرشتگان الهی هستند که برایم هدیه‌های گرانبهای بهشتی آورده‌اند، آنان در حضور شما ایستاده‌اند، آیا به آنها اجازه می‌دهید که بنشینند.
و امام رضا (علیه السلام) فرمود:

ای فرشتگان، می‌توانید بنشینید.

همه نگاه‌ها متوجه این مرد شده بود، خوشا به حال او که در این لحظه آخر چنین سعادت‌مند شده است که امام رضا (علیه السلام) و فرشتگان الهی به بالین او آمده‌اند.

لحظاتی گذشت، و این مرد چشمان خود را روی هم گذاشت و در آرامش فرو رفت.

ناگهان چشمان خود را باز کرد و رو به امام رضا (علیه السلام) کرد و گفت:
این رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌باشد که همراه با حضرت علی و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان (علیهم السلام)، بر بالین من آمده‌اند.

این آخرین سخن آن مرد بود و بعد از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم کرد.^{۱۹}

دعوت نامه‌ای از سوی خدا

خیلی طبیعی است که ما مرگ را خوش نداشته باشیم، زیرا با فرا رسیدن مرگ، باید از این دنیا دل کنده و وارد دنیایی شویم که هیچ شناختی از آن نداریم.

اما من در اینجا می‌خواهم پرده از حقیقتی بردارم و آن این است که بالاخره همهٔ انسان‌های مؤمن، روزی، عاشق مرگ می‌شوند.

به راستی چند نفر را می‌شناسید که مرگ را دوست داشته باشند؟ تا چه رسد به این که عاشق مرگ باشند!

شاید خیال کنیم همهٔ افرادی که مرگ را دوست ندارند، مؤمن واقعی نیستند چون مؤمن واقعی مرگ را دوست دارد.

اما من می‌خواهم بگویم که خیلی از همین مردم عادی، روزی عاشق مرگ می‌شوند.

آری، نشانه مؤمن این است که عاشق مرگ باشد اما در چه موقعی؟ و در

کجا؟

امام صادق علیه السلام در سخن خود اشاره به این نکته می‌کند که در لحظه جان دادن، مؤمن عاشق مرگ می‌شود.

پس اگر ما الآن مرگ را دوست نداشته باشیم، عیبی نیست، مهم، آن لحظه‌های آخر است که عاشق مرگ شویم.

آری، مؤمن در آخرین لحظه‌های زندگی این دنیا، مرگ برایش از هر چیزی شیرین‌تر می‌شود و این وعده خداوند است.

دیگر وقت آن شده است که برای شما سخن امام صادق علیه السلام را بیان کنم. «سدیر» یکی از یاران امام صادق علیه السلام است، یک روز او از آن حضرت سؤال کرد:

ای پسر رسول خدا، جانم به فدای شما، من سؤالی دارم و آن این است که آیا مؤمن،

مرگ را بد می‌شمارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

نه، به خدا قسم، مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد!

چون عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می‌آید، در آغاز، مؤمن دچار هراس می‌شود.

اما عزرائیل به سخن در می‌آید و خطاب به مؤمن می‌گوید:

نترس و هراس نداشته باش، زیرا که من از پدر، نسبت به تو مهربان‌تر

خواهم بود.

ای مؤمن! چشم خود را باز کن!

نگاه کن!

این رسول خدا ﷺ است، آنها هم حضرت علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان علیهم السلام می باشند که به دیدن تو آمده اند.

پس مؤمن چشم خود را باز می کند و می بیند که چهارده معصوم علیهم السلام در کنار اویند!

آن گاه صدایی به گوش مؤمن می رسد.

خدایا، این صدای کیست؟

این صدای فرشته ای از فرشتگان الهی است که مأمور می باشد تا این کلام خدا را به گوش مؤمن برساند.

آری، خدای متعال دستور داده است تا این فرشته از طرف او با مؤمن چنین بگوید:

ای بنده من!

به سوی پروردگار خود بازگرد تا با بندگان خوب من (چهارده معصوم علیهم السلام) همراه باشی و وارد بهشت من گردی.

مؤمن چون این صدا را می شنود که خدای متعال او را به سوی خود فرامی خواند و از او دعوت می کند تا در بهشت او مسکن گزیند، مرگ را در کام خود شیرین می یابد و عاشق مرگ می شود.

آری، اینجاست که دری به سوی بهشت، مقابل دیدگان مؤمن، ظاهر می شود و او جایگاه و منزل خود را در بهشت می بیند.

امام صادق علیهم السلام در آخر سخن خود می فرماید:

در آن هنگام هیچ چیز نزد مؤمن دوست داشتنی تر از جان دادن نیست.^{۲۰}

دعایی برای لحظه آخر

به پیامبر ﷺ خبر دادند که یکی از یاران شما، آخرین لحظه‌های عمر خود را سپری می‌کند.

آن حضرت با شنیدن این خبر از جا بلند شد و همراه با گروهی از یاران خود به سوی خانه او حرکت کرد.

پیامبر ﷺ وارد خانه شدند و در کنار بستر او قرار گرفتند اما او در حالتی بود که متوجه حضور آن حضرت نشد زیرا لحظه‌های جان دادن را به سختی سپری می‌کرد.

پیامبر ﷺ با دیدن این منظره، ناراحت شده و رو به عزرائیل کرد و فرمود:

ای عزرائیل، فرصتی به این مرد بده تا با او سخن بگویم.

و تو خود می‌دانی که پیامبر ﷺ می‌تواند عزرائیل را ببیند و با او سخن بگوید و سخن آن حضرت هم مورد قبول عزرائیل واقع می‌شود چرا که همه

فرشتگان مأمورند تا به دستورات پیامبر گوش فرا دهند.

بعد از این که سخن پیامبر ﷺ با عزرائیل تمام شد همه دیدند که کم کم حال آن مرد بهتر و بهتر شد تا اینکه به شرایط عادی بازگشت.

آن مرد چشم خود را باز کرد و دید که وجود مقدس پیامبر ﷺ در کنار او نشسته است، پس خدمت آن حضرت سلام کرد.

پیامبر ﷺ در حالی که لبخندی دلنشین به لب داشت به او فرمود:

چه خبر؟ در آن حالت چه می دیدی؟

آن مرد گفت:

ای رسول خدا!

صحنه عجیبی بود، در آن حال، تاریکی و سیاهی را می دیدم که به سوی من می آمد.

آن مرد در زندگی خود گناهای انجام داده بود که در لحظه مرگ به شکل سیاهی در مقابلش ظاهر شده و او را غرق ترس و وحشت کرده بودند.

پیامبر که جواب آن مرد را شنید رو به او کرد و فرمود:

این دعایی را که من می گویم بخوان:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْاصِيكَ وَأَقْبِلْ مِنِّي الْيُسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ!

بار خدایا!

گناهان زیاد مرا ببخشای و اعمال نیک مرا که بسیار کم است قبول نما.

آن مرد این دعا را زیر لب زمزمه کرد و دوباره بی هوش شد.

پیامبر لحظاتی صبر کرد تا اینکه آن مرد به هوش آمد، آن موقع از او سؤال

کرد که در آن حالت بی هوشی، چه منظره ای را دیدی؟

آن مرد گفت:

ای رسول خدا، دیدم که نورسفیدی به سوی من می‌آمد.

اینجا بود که پیامبر ﷺ خیلی خوشحال شد و گل لبخند به صورت مبارکش نشست و رو به بستگان آن مرد کرد و فرمود:

خدا گناهان این مرد را بخشید.

و بعد از لحظاتی آن مرد جان به جان آفرین تسلیم کرد.

امام صادق علیه السلام بعد از نقل این جریان، فرمودند:

هرگاه به بالین کسی رفتید که در حال جان دادن است، این دعا را برای او بخوانید.^{۲۱}

آری، دعا می‌تواند دوای هر دردی باشد، و در آن لحظه‌های جان دادن بهترین راه برای کسب بخشش خداوند می‌باشد.

بیایید با خود عهد کنیم که هرگاه دیدیم کسی در حال جان دادن است به جای گریه و زاری، این دعا را برای او بخوانیم، می‌خواهد آن شخص، دوست و آشنای ما باشد یا یک فرد غریبه، به امید آنکه افرادی پیدا شوند که در لحظه جان دادن ما، این دعا را برای ما بخوانند.

فرشتگان با شاخه گل آمده‌اند

همه شما داستان شیطان را شنیده‌اید، او سالیان سال عبادت خدا را نمود اما وقتی که خداوند به او فرمود که بر آدم سجده کن، حاضر نشد تا این دستور خداوند را انجام دهد و به همین علت بود که برای همیشه از درگاه قرب الهی دور شد.

از آن روز به بعد شیطان تلاش می‌کند تا مانع سعادت و کمال انسان‌ها شود و با انواع حيله‌ها بر سر راه خوشبختی فرزندان آدم، قرار می‌گیرد تا آنها را به راه گمراهی و بیچارگی بکشانند.

به هر حال، شیطان، دشمن انسان است و همه تلاش خود را در راه گمراهی او صرف می‌کند.

البته خداوند متعال وعده فرموده است که بندگان خوب خود را در مقابل

نقشه شیطان، کمک نموده و آنها را یاری نماید.

نمی‌دانم شنیده‌ای یا نه، وقتی بنده مؤمنی از دنیا می‌رود فریاد و ناله شیطان بلند می‌شود.

شاید با خود بگویی ما تا به حال شنیده بودیم که شیطان از مرگ انسان‌های خوب خوشحال می‌شود اما حالا حرف تازه‌ای می‌شنویم که با مرگ یک بنده خوب خدا، شیطان ناله سر می‌دهد و گریه می‌کند!!

البته تو خود می‌دانی که من این سخن را بدون دلیل نمی‌گویم، این حدیث رسول خدا ﷺ را به گوش جان بسپار:

هنگامی که مرگ بنده خوب خدا فرا می‌رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می‌شود در حالی که هر کدام از آنها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند.

همه این فرشتگان، نزد مؤمن می‌آیند و با نهایت احترام خدمت او سلام می‌کنند و هر کدام به مؤمن بشارت و مژده دیدار خداوند را می‌دهند، پس از آن، همه فرشتگان در دو صف منظم می‌ایستند!

نمی‌دانم دیده‌ای که یک برده چگونه در مقابل ارباب خود می‌ایستد! پیامبر ﷺ فرمودند که این فرشتگان این گونه در حضور مؤمن می‌ایستند گویی که همه اینها بردگانی هستند که در حضور ارباب خود ایستاده‌اند.^{۲۲} آری، همه این فرشتگان به پاس احترام مؤمن، با کمال نظم ایستاده‌اند، بوی خوش شاخه‌های گل، فضا را معطر کرده است.

به راستی که خداوند برای قبض روح مؤمن چه برنامه زیبایی ریخته است! ما در زندگی خود دیده‌ایم که هرگاه رئیس جمهور یک کشور بخواهد به

کشور دیگری سفر بکند در لحظه ورود به کشور میزبان، توسط یگان ویژه‌ای از نیروهای نظامی، مورد استقبال رسمی قرار می‌گیرد.

امروز دانستیم که مؤمن هم هنگامی که می‌خواهد به سفر ابدی خود برود و این دنیا را ترک کند توسط پانصد فرشته، مورد استقبال، واقع می‌شود.

این یک مراسم بسیار باشکوه است به گونه‌ای که خبر آن به گوش شیطان می‌رسد.

پیامبر ﷺ در ادامه سخن خود می‌فرماید:

چون شیطان به این فرشتگان نگاه می‌کند که جهت مراسم قبض روح مؤمن جمع شده‌اند دست خود بر سر می‌گذارد و فریاد می‌زند.

صدای ناله و گریه شیطان مایه تعجب اطرافیان او می‌شود.

هنگامی که لشکریان شیطان صدای گریه او را می‌شنوند می‌گویند:

ای آقای ما!

تو را چه می‌شود؟ چرا این چنین بی‌تابی می‌کنی؟

و شیطان جواب می‌دهد:

مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه از بنده خوب خود، احترام می‌گیرد؟

بینید چه مراسمی برای قبض روح این مؤمن برگزار شده است!

شما کجا بودید، چرا برای گمراهی این فرد، تلاش نکردید؟ چرا او را از راه خدا

منحرف نکردید؟

و لشکریان او جواب می‌دهند که ما نهایت سعی و تلاش خود را نمودیم تا

او را گمراه کنیم اما او هرگز به وسوسه‌های ما گوش نداد.^{۲۳}

بوی خوش آن یار مهربان

پیامبر اسلام ﷺ ویژگی‌هایی مخصوص به خود داشت که شخصیت او را از دیگران جدا می‌کرد.

برای مثال آن حضرت همواره خوشبو بود به گونه‌ای که هرگاه آن حضرت از کوچه‌ای عبور می‌کرد مردم از بوی عطر خوشی که در آن فضا پیچیده بود، می‌فهمیدند که پیامبر ﷺ از آن جا گذر نموده است.

در روایات آمده است پولی که پیامبر خرج عطر و بوی خوش می‌کرد بیش از پولی بود که صرف غذا می‌کرد و این نشان از اهمیت خوشبو و معطر بودن دارد.^{۲۴}

کاش همه مسلمانان خوشبو بودن، پیامبر را الگوی خود قرار می‌دادند و به این وسیله ارتباطات بین فردی جامعه ما محکمتر و زیباتر می‌شد چرا که بوی

خوشی که شما استفاده می‌کنید بهترین هدیه‌ای است که به همکار و دوست و همسر خود می‌دهید و نشانه آن است که به آنها احترام می‌گذارید.

یکی دیگر از ویژگی‌های پیامبر ﷺ این بود که صورت آن حضرت همواره نورانی بود به گونه‌ای که در تاریکی شب، نوری از صورت آن حضرت جلوه نمایی می‌کرد.

آری، من و تو که در آن زمان نبودیم تا بوی خوش پیامبر ﷺ را استشمام کنیم و صورت نورانی او را مشاهده کنیم.

اما من به شما آدرسی می‌دهم که در آنجا می‌توانیم به آرزوی خود برسیم. آری، دیر یا زود مرگ به سراغ ما می‌آید و بدن ما را داخل قبر می‌گذارند، در آنجا می‌توانیم به خواسته خود برسیم.

حتماً با خود می‌گویید: آخر آنجا، داخل قبر دیگر چه مجالی هست که من به آرزوی خود فکر کنم.

اما صبر کن، می‌خواهم مطلب زیبایی برایت بگویم: من می‌دانم که بارها و بارها به تاریکی قبر فکر کرده‌ای و از آن وحشت کرده‌ای، اما اکنون از امام صادق علیه السلام این سخن را بشنو:

چون مؤمن را داخل قبر گذاشته و آن را با خاک پوشانند، قبر مؤمن شکافته می‌شود و دری آشکار می‌شود و مؤمن به سوی آن در نگاه می‌کند.

آیا می‌توانی حدس بزنی که مؤمن چه می‌بیند؟

قبر که تاریک تاریک است، اما نوری از آن در به سوی قبر می‌آید و تمام قبر را روشن می‌کند!

این نور، نور صورت زیبای رسول خدا ﷺ می‌باشد.

و بوی خوشی به مشام مؤمن می‌رسد، آری این بوی خوش آن حضرت است.^{۲۵}

جانم به فدای مهربانیت ای رسول خدا که دوستان خود را در سخت‌ترین

لحظه‌ها تنها نمی‌گذاری!

ای آقا و مولای ما!

چه می‌شود آن لحظه که در قبر قرار گیریم و همه، ما را تنها گذارند، به ما هم

نظر لطفی بنمایی!

اکنون که دانسته‌ایم به دیدن دوستان خوبت می‌روی، ما هم چشم انتظاریم،

گر چه شرمنده روی تو هستیم اما نگاه ما به کرم و لطف شماست.

از بازنشستگی خبری نیست!

خداوند دو فرشته را مأمور نوشتن اعمال ما نموده است و اسم آنها «رقیب» و «عتید» می باشد، آنها تمامی اعمال و کردار ما را ثبت می نمایند تا در روز قیامت موقع حسابرسی اعمال، به پیشگاه خداوند عرضه شود.

این دو فرشته از لحظه ای که ما به بلوغ می رسیم مشغول انجام وظیفه خود می شوند و تا آخرین لحظه های عمر ما، اعمال نیک و بد ما را ثبت می کنند.

تا به حال فکر کرده اید که وقتی یک نفر از دنیا می رود، تکلیف این دو فرشته که مخصوص ثبت اعمال بودند، چه می شود؟

آیا خدا به آنها مأموریتی تازه می دهد؟ یا اینکه آنها هم بازنشسته می شوند!!

اما آنها باید بدانند که از بازنشستگی خبری نیست، خدا به آنها مأموریتی جدید می دهد.

من توجّه شما را به حدیثی از امام صادق علیه السلام جلب می‌کنم.
آن حضرت فرمودند:

هنگامی که مؤمن جان به جان آفرین تسلیم می‌کند آن دو فرشته‌ای که مأمور ثبت اعمال او بودند به آسمان صعود می‌کنند.

آنان در حالی که اشک می‌ریزند و گریه می‌کنند به درگاه خداوند عرضه می‌دارند:
بار خدایا!

مرگ بنده خوب تو فرا رسید، او اهل طاعت و بندگی تو بود، چقدر از او اعمال نیک و پسندیده دیدیم.

بار خدایا اکنون وظیفه ما بعد از مرگ او چیست؟

پس خطاب می‌رسد:

به روی زمین برگردید و تا روز قیامت، در کنار قبر او منزل کنید و همواره مشغول عبادت من باشید و ثواب آن عبادت‌های خود را در پرونده اعمال او بنویسید.

و چون روز قیامت برپا شود او را به سوی بهشت رهنمون شوید و در بهشت به خدمت او درآیید.^{۲۶}

شاخه گلی که فراموشی می آورد

امام سجاده علیه السلام در حدیثی فرمودند:

هنگامی که موقع مرگ بنده مؤمن فرا می رسد خداوند دو شاخه گل از بهشت برای

مؤمن می فرستد.

یادم نمی رود یک روز این حدیث را در محفلی ذکر کردم، یکی از افرادی که

آنجا بود به من رو کرد و گفت:

«آخر یک نفر نیست به خدا بگوید که ای خدا، در مدت عمر مؤمن، یک

شاخه گل برایش نفرستادی، حالا که عزرائیل می خواهد جانش را بگیرد

برای او شاخه گل می فرستی!».

اما اگر این دوست من صبر می کرد برای او توضیح می دادم که همه کارهای

خداوند، حکمتی دارد.

اینکه خدا صبر می کند و در لحظه جان دادن برای مؤمن، شاخه گل می فرستد برای این است که در آن شرایط هیچ چیز به اندازه این شاخه گل برای او مفید نیست.

خداوند برای مؤمنی که می خواهد جان بدهد دو شاخه گل می فرستد اما این دو شاخه گل، گل های معمولی نیستند!

هر کدام از این شاخه گل ها اثر مخصوصی را دارد. مقداری فکر کن، هر انسانی در این دنیا وظیفه دارد برای گذران امور زندگی خود به تلاش و فعالیت اقتصادی بپردازد.

آری، کار و تلاش در اسلام به عنوان عبادت معرفی شده است و شخص مؤمن هم در راستای این دستور اسلامی، به کسب درآمد می پردازد.

خوب این بنده خدا، یک عمر زحمت کشیده است، خانه و ماشین و دیگر وسائل زندگی را فراهم نموده است و معلوم است که به آن علاقمند است و شاید دل کردن از آن برای او سخت باشد.

آیا می دانی نام یکی از آن شاخه گل ها، «مُسیخه» می باشد؟

مُسیخه به معنای «بی خیال کننده» می باشد، مؤمن چون این شاخه گل را می بوید قلبش از دلبستگی به مال دنیا بی خیال می شود، با بوییدن این شاخه گل، دیگر هیچ علاقه ای به مال دنیا در دل مؤمن باقی نمی ماند.

اکنون دیگر مؤمن، هیچ علاقه ای به اموال و دارایی خود ندارد، اصلاً به آنها فکر نمی کند، تمام اموالش برای او بی ارزش می شود.

آیا می دانی نام آن گل دیگر چیست؟

امام سجاد علیه السلام نام آن را «مُنسیه» معرفی می کند.

منسیه، یعنی «فراموشی آور»!

آیا دیده‌ای افرادی دچار بیماری فراموشی شده‌اند و دیگر هیچ چیز را به یاد نمی‌آورند.

مؤمن با بوییدن این شاخه گل دوم، به یک فراموشی مبتلا می‌شود. البته نه اینکه مؤمن همه چیز را فراموش کند، نه، بلکه او هر چه رنگ و بوی دنیا را دارد فراموش می‌کند.

خانه من، ماشین من، شهرت من، ریاست من، فرزند من، همسر من!
مؤمن همه اینها را فراموش می‌کند.

اکنون او دیگر به یاد ندارد که خانه و زندگی داشته است!

حالا شیطان دیگر چه می‌تواند بکند؟

حتماً شنیده‌ای که شیطان در آن لحظه‌های آخر عمر، به سراغ انسان می‌آید و چون می‌داند او به اموال و دارایی خود محبت دارد تلاش می‌کند تا انسان را به گمراهی بکشاند مثلاً به او می‌گوید اگر دست از خداپرستی برنداری خانه تو را آتش می‌زنم، ماشین تو را آتش می‌زنم و...

آن لحظه، لحظه بسیار حساسی است، چه بسا افرادی بوده‌اند که در آن لحظه به دنبال وسوسه شیطان، عاقبت به خیر نشده‌اند.

اما خداوند در آن لحظه‌های حساس، با فرستادن دو شاخه گل، بنده مؤمن خود را یاری می‌کند.

مؤمن چون آن دو شاخه گل را می‌بوید حافظه‌اش از مال دنیا و هر آنچه رنگ دنیایی دارد خالی می‌شود، دیگر شیطان هیچ کاری نمی‌تواند بکند، اگر بخواهد به مؤمن بگوید که اگر «شهادتین» بگویی خانه تو را آتش می‌زنم،

مؤمن اصلاً یادش نمی آید که خانه ای داشته است!

و به این ترتیب تلاش شیطان بی نتیجه می شود و مؤمن با راحتی و آسودگی

تمام به سوی دیار باقی می شتابد و مرگ در کام او شیرین جلوه می کند.^{۲۷}

خانه بهشتی خود را نگاه کن!

من در اینجا می‌خواهم بار دیگر تصویر جان دادن مؤمن را به روایت امام صادق (علیه السلام)، برایت بازگو کنم تا بدانی که اگر شیعه واقعی اهل بیت (علیهم السلام) باشی چقدر مرگ برای تو دلنشین می‌شود!

آن لحظه‌ای که دیگر زبان تو بند آمده است و قادر به سخن گفتن نیستی و فرزندان و همسر و آشنایان، گرد تو جمع شده‌اند و تو اشک را در چشم آنها می‌بینی و آرام آرام می‌فهمی که باید بار سفر بر بندی و از همه آنها جدا شوی! و تو نگاه به اطرافیان خود می‌کنی و می‌خواهی با آنان سخن بگویی اما نمی‌توانی زیرا که زبانت بند آمده است!

اما تو نباید نگران باشی چرا که درست همان لحظه‌ای که زبانت بند می‌آید وعده بزرگ خداوند فرا می‌رسد.

این قانون خداوند است، درست آن موقعی که زبان مؤمن بند می‌آید، یک مهمانی بزرگ آغاز می‌شود.

آنجا را نگاه کن!

آن آقا کیست که با عده‌ای به خانه تو آمده‌اند!

آنها مهمانان تو هستند!

آنها را شناختی یا نه؟

آن یکی رسول خدا ﷺ می‌باشد، آن دیگری حضرت علی علیه السلام است، آن

دیگری امام حسن علیه السلام و دیگری امام حسین علیه السلام!

همه امامان معصوم علیهم السلام آمده‌اند!

نگاه کن حضرت زهرا علیها السلام هم آمده است.^{۲۸}

آیا نمی‌خواهی به آنها سلام کنی!

یادت هست یک عمر زیارت جامعہ خواندی و گفتی:

«السلام علیکم یا اهل بیت النبوة»

حالا هم همین جمله را بگو!

رسول خدا ﷺ می‌آید طرف راست تو می‌نشیند و حضرت علی علیه السلام در

سمت چپ تو!

بعد از آن می‌بینی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم آمده‌اند.

شنیده‌ام که تو از عزرائیل می‌ترسی!

خوب، قبل از اینکه عزرائیل بیاید چهارده معصوم علیهم السلام می‌آیند تا تو دیگر

نترسی!

آری، قبل از آنکه عزرائیل بیاید آن عزیزانی که یک عمر عاشقشان بودی، به

کنار تو آمده‌اند!

حضرت زهرا علیها السلام هم زودتر از عزرائیل آمده است!
مگر تو نبودی که برای فرزندان او عزاداری می کردی!
مگر تو نبودی که برای مظلومیت آنها اشک می ریختی!
اکنون نوبت آنهاست تا تو را یاری کنند و چه خوب یاری می کنند!
گوش کن!
همه چهارده معصوم علیهم السلام دارند با عزرائیل سخن می گویند، همه آنها یک
حرف و یک سخن را تکرار می کنند:
ای عزرائیل!
این مؤمن را که می بینی ما را دوست دارد، با او مهربان باش!
و عزرائیل پاسخ می دهد:
قسم به خدا، من با او همچون پدری مهربان برخورد می کنم و برای او از برادر،
دلسوزتر خواهم بود.
اکنون عزرائیل نزدیک تو می آید و با تو سخن می گوید:
ای بنده خدا!
آیا برگه آزادی از آتش جهنم را با خود داری؟
و تو جواب می دهی: آری، با محبت و عشق به محمد و آل محمد علیهم السلام و با
ولایت حضرت علی علیه السلام، برگه آزادی از جهنم را دارم.^{۲۹}
و اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو سخن می گوید:
نگران نباش، نترس، که تو در امان هستی!
این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که قلب تو را آرام می کند.

و تو محو جمال دلربای آن حضرت می شوی!
و اکنون به دستور رسول خدا ﷺ پرده‌ها از جلوی چشم تو کنار می رود و
تو نگاه می کنی خانه خودت را در بهشت می بینی!
و تو به سوی بالا نگاه می کنی!
داری بهشت را می بینی!
نگاه کن، شاخه‌ای از درخت طوبی به خانه تو هم آمده است!
آیا می توانی برایم بگویی که اصل این درخت طوبی در کجای بهشت است؟
آری، اصل این درخت در خانه حضرت علی علیه السلام است!
(خواننده عزیز، نمی دانم تا به حال بالین شخصی بوده‌ای که دارد جان
می دهد، اگر دیدی که او چشم باز کرده و به سمت بالا نگاه می کند، بدان آن
همان موقعی است که او به چهره چهارده معصوم علیه السلام نگاه می کند).^{۳۰}
رسول خدا ﷺ به تو می گوید:

این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است اگر بخواهی می توانی در
دنیا بمانی! و البته اگر دنیا را انتخاب کنی خداوند به تو ثروت و دارایی زیادی خواهد
داد!

اما تو در جواب چه می گویی؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

مؤمن در آن لحظه به رسول خدا ﷺ می گوید:

ای رسول خدا، من دیگر به دنیا کاری ندارم!

آری، چون چشم تو به جمال رسول خدا ﷺ و اهل بیت او علیهم السلام روشن شد و

جایگاه بهشتی خود را دیدی، دیگر دنیا آنقدر در چشم تو کوچک می‌شود که حاضر نمی‌شوی برای یک لحظه هم در دنیا بمانی!

(خواننده محترم، وقتی در بالین کسی حاضر شدی که در لحظه جان دادن است اگر دیدی که ابروهای خود را به سوی بالا حرکت می‌دهد، حواست باشد این همان لحظه‌ای است که او دارد در جواب رسول خدا ﷺ می‌گوید که من دنیا را نمی‌خواهم! جواب منفی او به صورت حرکت ابروها به سوی بالا جلوه می‌کند).^{۳۱}

پس خودت این مرگ زیبا را انتخاب می‌کنی!
این یک قانون است که خداوند جان مؤمن را به زور نمی‌گیرد، بلکه مؤمن با میل و رغبت مرگ را انتخاب می‌کند!
اکنون عرق به پیشانی تو می‌نشیند و اشک از گوشه چشم راستت جاری می‌شود.

این اشک شوق است!
شوق وصال آنهایی که یک عمر به عشقشان زندگی کردی!
شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آنها همواره آرزوی تو بود!
در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
و روح تو از جسمت جدا می‌شود و از همین جا زندگی عالم برزخ تو آغاز می‌گردد.

و تو می‌بینی که مردم، جمع شده‌اند و بدن تو را برای غسل دادن می‌برند و

بعد از غسل دادن، کفن بر بدنت می پوشانند و برای تشییع جنازه تو آماده می شوند.

نگاه کن، بین دوستان تو که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو آمده اند، آنها را به یاد می آوری یا نه؟

روح مؤمنانی که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو می آیند و به تو سلام نموده و تو را به نعمتهای خدا بشارت می دهند.^{۳۲}

و این گونه زندگی جدید تو آغاز می شود.

این یک تولد دوباره برای توست!

و به راستی که با حضور امامان معصوم علیهم السلام مرگ بسیار دلنشین است.

آری، زندگی فقط با محبت و عشق به آنان دلنشین می شود و مرگ و جان دادن هم با حضور آنان از عسل شیرین تر!

بار خدایا!

چه می شود که ما را به آخرین و بزرگترین آرزویمان برسانی!

ما را هم از جمله آنانی قرار ده که بزرگترین مهمانی عمرشان را در آخرین لحظه عمرشان برگزار می کنند!

آن لحظه ای که چشم باز می کنند و می بینند که میزبان چهارده معصوم علیهم السلام شده اند!

و مولایشان حضرت علی علیه السلام را در کنار خود می بینند و اشک شوق در

چشمشان حلقه می‌زند و به صورت مهربان او خیره می‌شوند و لب‌خند

می‌زنند و می‌گویند:

خوش آمدی!

ای مولای مهربان ما

یا علی علیه السلام

«پایان»

پی نوشت ها

۱. «عن علي بن أبي طالب (عليه السلام) وهو ساجد يكي علا نحيبه وارفع صوته بالبكاء، فقلنا: يا أمير المؤمنين، لقد أمرضنا بكأؤك وأمّصنا وشجانا، وما رأيّناك قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: كنت ساجداً أدعو ربّي بدعاء الخيرات في سجدي، فغلّبي عيني، فرأيت رؤيا هالتي وأقلقتني، رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قائماً وهو يقول: يا أبا الحسن، طالت غيبتك، فقد اشتقت إلى رؤياك، وقد أنجز لي ربّي ما وعدني فيك. قلت: يا رسول الله، وما الذي أنجز لك فيّ؟ قال: أنجز لي فيك وفي زوجتك وابنك وذريتك في الدرجات العلى في عليين، قلت: بأبي أنت وأُمّي يا رسول الله فشيّعنا؟ قال: شيّعنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: يا رسول الله، فما لشيّعنا في الدنيا؟ قال: الأمن والعافية، قلت: فما لهم عند الموت؟ قال: يحكم الرجل في نفسه ويؤمر ملك الموت بطاعته، قلت: فما لذلك حدّ يعرف؟ قال: بلى، إنّ أشدّ شيّعنا لنا حبّاً يكون خروج نفسه كشرب أحدكم في يوم الصيف الماء البارد الذي ينتفع به القلوب...»: بحار الأنوار ج ۱۶، ص ۴۲ باب ۱۹۴.

۲. عن الحارث الهمداني قال: «دخلت على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) فقال: ما جاء بك؟ قلت: حبّي لك يا أمير المؤمنين، فقال: يا حارث أتخبّني؟ قلت: نعم والله يا أمير المؤمنين، قال: أما لو بلغت نفسك الحلقوم رأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غريبة الإبل لرأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا مارّ على الصراط بلواء الحمد بين يدي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لرأيتني حيث تحبّ»: كشف الغمّة ج ۱۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸۱، ج ۲۷ ص ۱۵۷، الفصول المهمّة ج ۱ ص ۳۱۵.

عن الأصبع بن نباتة قال: «دخل الحارث الهمداني على أمير المؤمنين علي (عليه السلام) في نفر من الشيعة وكنت فيهم، فجعل الحارث يتنّد في مشيته ويخطّ الأرض بمحبّته، وكان مريضاً، فأقبل عليه أمير المؤمنين (عليه السلام)، وكانت له منه منزلة فقال: كيف تجدك يا حارث؟ فقال: نال الدهر يا أمير المؤمنين منيّ... وأبشرك يا حارث

لتعرفني عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمة، قال الحارث: وما المقاسمة؟ قال: مقاسمة النار، أقاسمها قسمة صحيحة، أقول: هذا ولئي فاتركيه، وهذا عدوي فخذيه...: الأمالي للمفيد ص ٣، الأمالي للطوسي ص ٦٢٥، مدينة المعاجز ج ٣ ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٨، ج ٦ ص ١٢٠، خاتمة مستدرك الوسائل ج ٢ ص ٢١٨، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢.

عن الحارث الأعور قال: «أتيت أمير المؤمنين عليه السلام ذات ليلة، فقال: يا أعور، ما جاء بك؟ قال: قلت يا أمير المؤمنين، جاء بي والله حبك، قال: أما إني سأحدثك لشكرها، أما إنه لا يموت عبد يحبني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يحب، ولا يموت عبد يبغضني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يكره...»: اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢، معجم رجال الحديث ج ٥ ص ١٧٣، ج ١٠ ص ٢١١، قاموس الرجال ج ١٢ ص ٤٦، أعيان الشيعة ج ٤ ص ٣٦٦.

٣. عن يحيى بن سابور قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في الميِّت تدمع عينه عند الموت، فقال: ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله، يرى ما يسره، قال: ثم قال: أما ترى الرجل إذا يرى ما يسره فتدمع عينه ويضحك؟» الكافي ج ٣ ص ١٣٣، علل الشرائع ج ١ ص ٣٠٧، معاني الأخبار ص ٢٣٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٣، مستدرك الوسائل ج ٢ ص ١٦١، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص ٨٣، الفصول المهمة ج ١ ص ٣٠٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤، ميزان الحكمة ج ٤ ص ٢٧٩٨.

٤. عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له صلى الله عليه وآله: أمّا ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأمّا ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزل في الجنة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضة، فيقول: لا حاجة في الدنيا، فعند ذلك يبيض لونه، ويرشح جبينه، وتقلص شفتاه، وتنتشر منخره، وتدمع عينه اليسرى، فأبى هذه العلامات رأيت فاكشف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

٥. «إنّ لنا فيك أملاً طويلاً، إنّ لنا فيك رجاءً عظيماً، عصيناك ونحن نرجو أن تستر علينا...»: مصباح المتهجد ص ٨٦، إقبال الأعمال ج ١ ص ١٦٢، المصباح ص ٩٢.

٦. عن أبي حمزة الثمالي قال: «قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما يصنع بأحدنا عند الموت؟ قال: أما والله يا أبا

حمزة ما بین أحدکم و بین أن یرى مكانه من الله ومكانه ممّا إلا أن یبلغ نفسه ها هنا - ثمّ أهوى بيده إلى نحره - ، ألا أبشرك يا أبا حمزة ؟ فقلت: بلى جعلت فداك، فقال: إذا كان ذلك آتاه رسول الله ﷺ وعلي ﷺ معه، يقعد عند رأسه، فقال له رسول الله ﷺ: أما تعرفني ؟ أنا رسول الله، هلمّ إلينا، فما أملك خير لك ممّا خلّفت، أمّا ما كنت تخاف فقد أمنت، وأمّا ما كنت ترجو فقد هجمت عليه، أيتها الروح أخرجي إلى روح الله ورضوانه، ويقول له علي ﷺ مثل قول رسول الله ﷺ: ثمّ قال: يا أبا حمزة ؟ ألا أخبرك بذلك من كتاب الله ؟ قول الله: ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴾: تفسير أبي حمزة الثمالي ٩٤، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٢٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣١٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٨.

٧. نهج البلاغة ج ٢ ص ٢١٩، عيون الحكم والمواعظ ص ٩١، دستور معالم الحكم ص ٣٦، شرح نهج البلاغة ج ١١ ص ٢٥٧، كنز العمال ج ١٦ ص ٢٠٠، تاريخ مدينة دمشق ج ٥٠٤٢.

٨. عن عبد الحميد بن عوّاض، قال: «سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول: إذا بلغت نفس أحدكم هذه قيل له: أمّا ما كنت تحزن من همّ الدنيا وحزنها، فقد أمنت منه، ويقال له: أملك رسول الله وعليّ وفاطمة ﷺ» المحاسن ج ١ ص ١٧، الفصول المهمة ج ١ ص ٣١٧، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٤.

٩. عن علي بن عقبة، عن أبيه قال: «دخلنا على أبي عبد الله ﷺ أنا والمعلّى بن خنيس، فقال: يا عقبة، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن یرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا - وأومأ بيده إلى الوريد - قال: ثمّ أتكأ وغمز إليّ المعلّى أن سلّه، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسك هذه فأني شيء یرى ؟ فردّ عليه بضعة عشر مرّة: أي شيء یرى ؟ فقال في كلّها: یرى، لا يزيد عليها، ثمّ جلس في آخرها فقال: يا عقبة ! قلت: لبيك وسعديك، فقال: أبيت إلا أن تعلم ؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنّما ديني مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كلّ ساعة؟ وبكيت، فرقّ لي فقال: يراهما والله، قلت: بأبي أنت وأمي من هما ؟ فقال: ذاك رسول الله ﷺ وعلي ﷺ، يا عقبة لن تموت نفس مؤمنة أبداً حتّى تراهما، قلت: فإذا نظر إليهما المؤمن أيرجع إلى الدنيا ؟ قال: لا بل يمضي أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك ؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله ﷺ عند رأسه، وعلي عند رجله، فيكبّ عليه رسول الله ﷺ فيقول: يا ولي الله أبشر، أنا رسول الله، إني خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثمّ ينهض رسول الله فيقوم عليه عليّ صلوات الله عليهما حتّى يكبّ عليه فيقول: يا ولي الله أبشر أنا علي بن أبي طالب الذي كنت تحبني أمّا لا نفعك. ثمّ قال أبو عبد الله ﷺ: أمّا إنّ هذا في كتاب الله عزّ وجلّ، قلت: أين هذا جعلت فداك من كتاب الله ؟ قال: في سورة يونس قول الله تبارك وتعالى ها هنا: ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴾

* لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، ورواه الشيخ الكليني في الكافي ج ٣ ص ١٢٩ مع اختلاف يسير، وكذلك رواه العياشي في تفسيره ج ٢ ص ١٢ مع اختلاف يسير.

قال العلامة المجلسي في شرح هذا الخبر: «إنما ديني مع دمي»: المراد بالدم الحياة، أي أترك طلب الدين ما دمت حيًّا، فإذا ذهب دمي - أي مِتَ - كان ذلك - أي ترك الطلب - أو المعنى: أنه إنما يمكنني تحصيل الدين ما دمت حيًّا، فقلوه: فإذا ذهب دمي استفهام إنكاري، أي بعد الموت كيف يمكنني طلب الدين؟ وفي الكافي: إنما ديني مع دينك فإذا ذهب ديني كان ذلك، أي إن ديني، إنما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك، فإذا ذهب ديني لعدم علمي بما تعتقده كان ذلك أي الخسران والهلاك والعذاب الأبدي، أشار إليه مبهماً لتفخيمه.

وأما استشهادهُ ﷺ بآية، فالظاهر أنه فسر البشري في الحياة الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون ﷺ فسر البشري في الآخرة بذلك؛ لأن تلك الحالة من مقدمات النشأة الآخرة، فالبشري في الحياة الدنيا بالمنامات الحسنة كما ورد في أخبار آخر، أو بما بشر الله في كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأول أظهر.

١٠. سعيد بن يسار عن أبي عبد الله ﷺ: «هل الدين إلا الحب»: الخصال ص ٢١، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٢٢٧، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٢٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٢٧.

عن فضيل بن يسار، عن أبي جعفر ﷺ: «بني الإسلام على خمس، على الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية، ولم ينأ بشيء كما نودي بالولاية...»: الكافي ج ٢ ص ١٨، الخصال ص ٢٧٨، فضائل الأشهر الثلاثة ص ٨٦، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٣، ١٨، شرح الأخبار ج ٢ ص ٢٧٧.

١١. عن قتيبة الأعشى، عن أبي عبد الله ﷺ، قال: «أما إن أحوج ما تكونون فيه إلى حبنا حين تبلغ نفس أحدكم هذه - وأوماً بيده إلى نحره - ثم قال: لا بل إلى ها هنا - وأهوى بيده إلى حنجرته - فيأتيه البشير فيقول: أمّا ما كنت تخافه فقد أمنت منه»: المحاسن ج ١ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٧.

١٢. عن أبي عبد الله ﷺ في حديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة: «فيقوم عليه عليّ حتى يكبّ عليه فيقول: يا وليّ الله، ابشر، أنا عليّ بن أبي طالب الذي كنت تحبني، أما لا نفعك...»: المحاسن ج ١ ص ١٧، الكافي ج ٣ ص ١٢٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨.

١٣. سعيد بن يسار الصُّبَيْعِي، كوفي، ثقة... رجال النجاشي رقم ٤٧٨ ص ١٨١، الفهرست

للشيخ الطوسي ص ٢١٩، رجال الطوسي ص ٢١٣، رجال ابن داود ص ١٧٢، رجال ابن داود ص ٨٠، نقد الرجال ج ٢ ص ٣٣٠.

١٤. رجال الطوسي ص ٢١٠، خلاصة الأقوال ص ١٥٠.

١٥. عن سعيد بن يسار أنه حضر أحد ابني سابور وكان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما - ولا أحسبه إلا زكريا بن سابور - قال: «فحضرت عند موته، قال: فبسط يده ثم قال: ابصت يدي يا علي، قال: فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام... فقال: أخبرني خبر الرجل الذي حضرته عند الموت، أي شيء سمعته يقول؟ قلت بسط يده فقال: ابصت يدي يا علي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: رآه والله رآه والله رآه والله: اختيار معرفة الرجال ج ٢ ص ٦٢٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢، ومعناه أن المحتضر رأى الإمام علي عليه السلام وقد صافحه، ولذا قال: ابصت يدي يا علي راجع هامش: الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، للحر العاملي ص ٢١٢.

١٦. روي أن الصادق عليه السلام لقيه فقال: «سئتك أملك سيداً ووفقت في ذلك، أنت سيد الشعراء: الغدير ج ٢ ص ٢٤٠.

١٧. حدث الحسين بن عون قال: «دخلت على السيد بن محمد الجيمري عائداً في علته التي مات فيها، فوجدته يساق به، ووجدت عنده جماعة من جيرانه وكانوا عثمانية، وكان السيد جميل الوجه، رحب الجبهة، عريض ما بين السالفين، فبدت في وجهه نكته سوداء مثل النقطة من المداد، ثم لم تزل تزيد وتنمي حتى طبقت وجهه بسوادها، فاعتم لذلك من حضره من الشيعة، وظهر من الناصبة سرور وشماتة، فلم يلبث بذلك إلا قليلاً حتى بدت في ذلك المكان من وجهه لمعة بيضاء، فلم تزل تزيد أيضاً وتنمي حتى أسفر وجهه وأشرق، واقتتر السيد ضاحكاً مستبشراً، فقال:

كذب الزاعمون أن علياً	لن ينجي محبه من هئات
قد ورّبي دخلت جنة عدن	وعفا لي الإله عن سيئاتي
فأبشروا اليوم أولياء علي	وتوالوا الوصي حتى الممات
ثم من بعده تولوا بنيه	واحداً بعد واحد بالصفات

ثم أتبع قوله هذا: أشهد أن لا إله إلا الله حقاً، وأشهد أن محمداً رسول الله حقاً، وأشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً، أشهد أن لا إله إلا الله، ثم اغمض عينه لنفسه، فكأنما كانت روحه زبالة طفئت أو حصاة سقطت. قال علي بن الحسين: قال لي أبي الحسين بن عون: وكان أذينة حاضراً، فقال: الله أكبر، ما من شهد كمن

لم يشهد، أخبرني - وإلا صمّاء الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر وعن جعفر عليه السلام أنّهما قالا: حرام على روح أن تفارق جسدها حتّى ترى الخمسة: محمّداً وعليّاً وفاطمة وحسناً وحسيناً، بحيث تقرّ عينها، أو تسخن عينها، فانتشر هذا الحديث في الناس، فشهد جنازته والله الموافق والمفارق: المناقب لابن شهر آشوب ج ٣ ص ٢٣، الأملالي للطوسي ص ٦٢٨، الفصول المهمة ج ١ ص ٣٢١، كشف الغمّة ج ٢ ص ٤٠.

١٨. عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك، يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إنّ المؤمن إذا حضرته الوفاة... يحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل عليهم السلام... وقال جبرئيل لميكائيل وإسرافيل عليهم السلام مثل ذلك، ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنّهُ ممن كان يحبّ محمّداً وآله ويتولّى عليّاً وذريّته، فارفق به...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

١٩. «مرض رجل من أصحاب الرضا عليه السلام فعاده، فقال: كيف تجدك؟ قال لقيت الموت بعدك - يريد ما لقيه من شدة مرضه - فقال: كيف لقيته؟ قال: شديداً أليماً، قال: ما لقيته إنّما لقيت ما يبدوك به ويعرّفك بعض حاله، إنّما الناس رجالان: مستريح بالموت، ومستراح منه، فجدد الإيمان بالله وبالولاية تكن مستريحاً، ففعل الرجل ذلك، ثم قال: يا بن رسول الله، هذه ملائكة ربّي بالتحيّات والتحف يسلمون عليك وهم قيام بين يديك، فأذن لهم في الجلوس، فقال الرضا عليه السلام: اجلسوا ملائكة ربّي، ثم قال للمريض: سلهم أمروا بالقيام بحضرتي؟ فقال المريض: سألتهم فذكروا أنّه لو حضرك كلّ من خلقه الله من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتّى تأذن لهم، هكذا أمرهم الله عزّ وجلّ، ثم غمض الرجل عينيه وقال: السلام عليك يا بن رسول الله، هذا شخصك مائل لي مع أشخاص محمّد ومن بعده الأئمّة عليهم السلام وقضى الرجل: معاني الأخبار ص ٢٨٩، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٢٧.

٢٠. عن سدير الصيرفي قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله، هل يُكره المؤمن على قبض روحه؟ قال: لا والله، إنّهُ إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا وليّ الله لا تجزع، فوالذي بعث محمّداً عليه السلام لأنّا أبرّ بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضرك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله عليه السلام وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة من ذريّتهم عليهم السلام فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة رفقاً، قال: فيفتح عينيه فينظر فينادي روحه مناد من قبل ربّ العزّة، فيقول: يا أيّتها النفس المطمئنة إلى محمّد وأهل بيته، ارجعي إلى ربّك راضية

بالولاية، مرضية بالنواب، فادخلي في عبادي - يعني محمد أو أهل بيته - وادخلي جنتي، فما من شيء، أحب إليه من استلال روحه والحق بالمنادي»: الكافي ج ٣ ص ١٧٨، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٦.

عن عبد الرحيم قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: إنما أحكم حين يبلغ نفسه ها هنا، ينزل عليه ملك الموت فيقول: أما ما كنت ترجو فقد أعطيتك، وأما كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنة، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنة...»: دعائم الإسلام ج ٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤١٠.

٢١. سالم بن أبي سلمة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقيل: يا رسول الله، إن فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه ناس من أصحابه حتى أتاه وهو مغمى عليه، قال: يا ملك الموت كف عن الرجل حتى أسأله، فأفاق الرجل فقال النبي صلى الله عليه وآله: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، فقال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال: السواد، فقال النبي صلى الله عليه وآله: قل: اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك، واقبل مني اليسير من طاعتك، فقال ثم أغمى عليه، فقال: يا ملك الموت خفف عنه ساعة حتى أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، قال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال: البياض، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: غفر الله لصاحبكم. قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حضرتم ميتاً فقولوا له هذا الكلام ليقوله»: الكافي ج ٣ ص ١٢٥، وسائل الشيعة ج ١٦٦٧٢، الحقائق الناطقة ج ٣ ص ٣٦٣، جواهر الكلام ج ٤ ص ١٧، ذخيرة المعاد ج ١ ص ٨١، مصباح الفقيه ج ١ ص ٣٤٧.

٢٢. «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله: كيف يتوفى ملك الموت المؤمن؟ فقال: إن ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى، فيقوم هو وأصحابه لا يدنو منه حتى يبدأ بالتسليم ويبشّره بالجنة»: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٢٥.

٢٣. قال النبي صلى الله عليه وآله: «إذا رضي الله عن عبدٍ قال: يا ملك الموت، اذهب إلى فلان فأنتي بروحه، حسبي من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أحب، فينزل ملك الموت ومعه خمسمئة من الملائكة معهم قضبان الرياحين وأصول الزعفران، كلّ واحد منهم يبشّره بشارة سوى بشارة صاحبه، ويقوم الملائكة صفين لخروج روحه، معهم الرياحان، فإذا نظر إليهم إبليس وضع يده على رأسه ثم صرخ، فيقول له جنوده: مالك يا سيدنا؟ فيقول: أما ترون ما أعطي هذا العبد من الكرامة؟ أين كنتم عن هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم يطعنا»: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦١، معارج اليقين في أصول الدين ص ٤٨٨.

٢٤. عن أبي عبد الله عليه السلام: « كان رسول الله ﷺ ينفق في الطيب أكثر ممّا ينفق في الطعام »: الكافي ج ٦ ص ١٢، مكارم الأخلاق ص ٣٤.

٢٥. عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث: « ... فإذا وضع في قبره ردّ إليه الروح إلى وركيه، ثم يُسأل عمّا يعلم، فإذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذي أراه رسول الله ﷺ، فيدخل عليه من نورها وبردها وطيب ريحها... »: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

٢٦. عن حنان بن سدير، عن أبيه، قال: « كنت عند أبي عبد الله عليه السلام، فذكر عنده المؤمن وما يجب من حقّه، فالتفت إليّ أبو عبد الله عليه السلام فقال لي: يا أبا الفضل، ألا أحدثك بحال المؤمن عند الله؟ قلت: بلى فحدثني فجعلت فذاك، فقال: إذا قبض الله روح المؤمن، صعد ملكاه إلى السماء فقالا: يا ربّ، عبدك ونعم العبد، كان سريعاً إلى طاعتك، بطيئاً عن معصيتك، وقد قبضته إليك، فما تأمرنا من بعده؟ فيقول الجليل الجبار: اهبطا إلى الدنيا وكونا عند قبر عبدي ومجداني وسبحاني وهللاني وكبراني، واكتبنا ذلك لعبدي حتّى أبعثه من قبره »: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٢، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٣٩.

« روي بأنّ المحتضر يحضره صفّ من الملائكة عن يمينه عليهم ثياب خضر، وصفّ عن يساره عليهم ثياب سود، ينتظر كلّ واحد من الفريقين في قبض روحه... فإذا فارقت روحه تبعاه الملكان اللذان كانا موكلين به يبيكان ويترخّمان عليه، ويقولان: رحم الله هذا العبد كمّ أسمعنا الخير، وكمّ أشهدنا على الصالحات، وقالا: يا ربّنا إنّنا كنّا موكلين به وقد نقلته إلى جوارك فما تأمرنا؟ فيقول تعالى: تلزمان قبره وتترخّمان عليه وتستغفران له إلى يوم القيامة، فإذا كان يوم القيامة أتياه بمركب فأركباه ومشيا بين يديه إلى الجنّة وخدامه في الجنّة »: الدعوات ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٢.

٢٧. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: « قال علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: قال الله عزّ وجلّ: ما من شيء أتردّد عنه تردّدني عن قبض روح المؤمن، يكره الموت وأنا أكره مساءته، فإذا حضره أجله الذي لا يؤخّر فيه بعثت إليه بریحاتين من الجنّة، تُسمّى إحداهما المسخية، والأخرى المنسية، فأما المسخية فتسخيه عن ماله، وأما المنسية فتنسيه أمر الدنيا »: الأمالي للطوسي ص ٤١٤، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٥٢.

عن أبي محمّد الأنصاري - وكان خيراً - عن عمّار الأسدي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: « قال رسول الله ﷺ: لو أنّ مؤمناً أقسم على ربّه عزّ وجلّ أن لا يميته ما أمّانه أبداً، ولكن إذا حضر أجله بعث الله عزّ وجلّ إليه ريحين: ريحاً يقال له: المنسية، وريحاً يقال له: المسخية، فأما المنسية فإنّها تنسيه أهله وماله،

فَأَمَّا الْمَسْخِيَةُ فَإِنَّهَا تَسْخِي نَفْسَهُ عَنِ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: الكافي ج ٢ ص ١٢٧، معاني الاخبار ص ١٤٢.

٢٨. عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جُعِلَتْ فداك، يُسْتَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى خُرُوجِ نَفْسِهِ؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلَ بَيْتِهِ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَجَمِيعَ الْأَنْثَمَةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، - وَأَكُنُوا عَنْ اسْمِ فَاطِمَةَ - وَيَحْضِرُهُ جِبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَعِزْرَائِيلُ...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

٢٩. عن أبي بصير في حديث طويل عن أبي عبد الله عليه السلام: «... ثُمَّ يَقُولُونَ جَمِيعاً لِمَلِكِ الْمَوْتِ: إِنَّهُ مِمَّنْ كَانَ يَحِبُّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ وَيَتَوَلَّى عَلِيًّا وَذُرِّيَّتَهُ، فَارْفُقْ بِهِ، قال: فيقول ملك الموت: والذي اختاركم وكرّمكم واصطفى محمداً ﷺ بالنبوة وخصه بالرسالة، لأننا أرفق به من والد رفيق، وأشفق عليه من أخ شقيق، ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ مَلِكُ الْمَوْتِ فيقول: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَقَبَتِكَ؟ أَخَذْتَ رَهَانَ أَمَانِكَ؟ فيقول: نعم، فيقول الملك: فَبِمَاذَا؟ فيقول: بِحُبِّي مُحَمَّدًا وَآلَهُ، وَبَوْلَايَتِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَذُرِّيَّتَهُ، فيقول: أَمَّا مَا كُنْتَ تَحْذَرُ فَقَدْ آمَنَكَ اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ أَتَاكَ اللَّهُ بِهِ، فَاتَّحَ عَيْنُكَ فَانْظُرْ إِلَى مَا عِنْدَكَ، قال: فَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَاحِداً وَاحِداً، وَيَفْتَحُ لَهُ بَابَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا، فيقول له: هَذَا مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ، وَهَؤُلَاءِ رِفَاقُكَ، أَفَتَحَبُّ الْحَاقَ بِهِمْ أَوْ الرُّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا؟ قال: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَمَا رَأَيْتَ شَخْصَهُ وَرَفَعَ حَاجِبِيهِ إِلَى فَوْقِ مَنْ قَوْلِهِ: لَا حَاجَةَ لِي إِلَى الدُّنْيَا وَلَا الرُّجُوعَ إِلَيْهَا؟ وَيُنَادِيهِ مُنَادٌ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ يَسْمَعُهُ وَيَسْمَعُ مِنْ بَحْضَرَتِهِ: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَالْأَنْثَمَةِ مِنْ بَعْدِهِ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ، مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشْهُوبَةٍ»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

٣٠. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «... فَاتَّحَ عَيْنُكَ فَانْظُرْ، قال: ويمثل له رسول الله ﷺ وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأنثمة من ذُرِّيَّتِهِمْ ﷺ، فيقال له: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَنْثَمَةُ رِفَاقُكَ، قال: فَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ فَيَنْظُرُ...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

٣١. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أَمَا رَأَيْتَ شَخْصَهُ وَرَفَعَ حَاجِبِيهِ إِلَى فَوْقِ، مَنْ قَوْلِهِ: لَا حَاجَةَ لِي إِلَى الدُّنْيَا وَلَا الرُّجُوعَ إِلَيْهَا؟...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

٣٢. عن أبي بصير قال: « قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله ﷺ ومن شاء الله، فجلس رسول الله ﷺ عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له رسول الله ﷺ: أمّا ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأمّا ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثمّ يفتح له باب إلى الجنّة فيقول: هذا منزلك في الجنّة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضّة، فيقول: لا حاجة في الدنيا، فعند ذلك يبيضّ لونه، ويرشح جبينه، وتتقلّص شفتاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأنيّ هذه العلامات رأيت فاكف بها... وتلقاه أرواح المؤمنين يسلمون عليه ويشرّونه بما أعدّ الله له جلّ ثناؤه من النعيم...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

منابع

١. اختيار معرفة الرجال، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، تصحيح ميرداماد الإسترابادي، تحقيق: السيد علي الرجائي، ١٤٠٤، الطبعة الأولى، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
٢. أعيان الشيعة، السيد محمد الأمين، (١٣٧١ق)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت.
٣. الإقبال الأعمال، السيد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، الطبعة الأولى، مكتب الإعلام الإسلامي، قم.
٤. الأمالي، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، (١٤١٤ق)، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
٥. الأمالي، الشيخ المفيد (٤١٣ق)، الطبعة الثانية ١٤١٤، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٦. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، الحرّ العاملي، (١١٠٤ق)، تحقيق مشتاق المظفر، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ق، دليل ما، قم.
٧. بحار الأنوار، العلامة المجلسي، (١١١ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٨. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٩. تفسير أبي حمزة الثمالي، أبو حمزة الثمالي (١٤٨ق)، جمعه ورتبه عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ق، مطبعة الهادي.
١٠. تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، (٣٢٠ق)، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.
١١. تفسير الفرات، فرات بن إبراهيم الكوفي، (٣٥٢ق)، تحقيق محمد الكاظم، الطبعة الأولى، ١٤١٠ق، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، طهران.
١٢. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (١١١٢ق)، تصحيح وتعليق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، الطبعة الرابعة، ١٣٧٠ش، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
١٣. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي، (١٣٨٣ق)، المطبعة العلمية، قم.
١٤. جواهر الكلام، الشيخ الجواهري، (١٢٦٦ق)، تحقيق وتعليق: الشيخ عباس القوجاني، الطبعة الثانية، ١٣٦٥ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.

١٥. **الحدائق الناضرة**. المحقق البحراني. (١٨٦ق)، تحقيق وتعليق وإشراف: محمد تقي الإيرواني، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
١٦. **الخصال**. الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الأولى، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم.
١٧. **خلاصة الأقوال**، العلامة الحلي، (٧٢٦ق)، الشيخ جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٧ق، مؤسسة نشر الفقاهة.
١٨. **دستور معالم الحكم**. ابن سلامة، (٤٥٤ق)، الطبعة الأولى، مكتبة المفيد، قم.
١٩. **دعائم الإسلام**، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مؤسسة آل البيت عليه السلام بالأوفسيت عن طبعة دار المعارف في القاهرة.
٢٠. **الدعوات**، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ق، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم.
٢١. **ذخيرة المعاد**، المحقق السزواي، (١٠٩٠ق)، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، طبعة حجرية.
٢٢. **رجال ابن داوود**، ابن داوود الحلي، (٧٤٠ق)، تحقيق: السيد محمد بحر العلوم، الطبعة الأولى، منشورات الرضي، قم.
٢٣. **رجال الطوسي**، الشيخ الطوسي، (٦٠ق)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، الطبعة الأولى، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٢٤. **رجال النجاشي**، النجاشي، (٤٥٠ق)، الطبعة الخامسة، ١٤١٦، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
٢٥. **شرح الأخبار**، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ق)، تحقيق: محمد الجالي، الطبعة الثانية، ١٤ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٢٦. **شرح نهج البلاغة**، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.
٢٧. **علل الشرائع**، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ق، منشورات المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف.
٢٨. **عيون الحكم والمواعظ**، علي بن محمد الليثي الواسطي، (القرن الثاني)، تحقيق: الشيخ حسين الحسيني البيرجندي، الطبعة الأولى، دار الحديث، قم.
٢٩. **الغدير**، الشيخ الأميني، (١٣٩٢ق)، الطبعة الرابعة، ١٣٩٧ق، دار الكتب العربي، بيروت.
٣٠. **الفصول المهمة في أصول الأئمة**، الحرّ العاملي، (١١٠٤ق)، تحقيق محمد القائني، الطبعة الأولى، ١٤١٨، مؤسسة إسلامي إمام رضا عليه السلام.
٣١. **فضائل الأشهر الثلاثة**، الشيخ الصدوق (٣٨١ق) تحقيق: غلامرضا عرفانپان، الطبعة الثانية.

٣٢. **الفهرست**، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الشيخ جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٧، مؤسسة نشر الفقاهة.
٣٣. **قاموس الرجال**، الشيخ محمد تقي التستري، معاصر، الطبعة الأولى، ١٤١٩، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين بقم المقدّسة.
٣٤. **الكافي**، الشيخ الكليني، (٣٢٩ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٣٥. **كتاب الزهد**، الحسين بن سعد الكوفي، القرن الثالث، تحقيق ميرزا رضا عرفانيان، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ق، مطبعة العلمية، قم.
٣٦. **كشف الغمّة**، ابن أبي الفتح الأربلي، (٦٩٣ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ق، دار الأضواء، بيروت.
٣٧. **كنز العمال**، المتّقّي الهندي، (٩٧٥ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حياني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٣٨. **المحاسن**، أحمد بن محمد بن خالد البرقي، (٢٧٤ق)، تحقيق: سيّد جلال الحسيني، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٣٩. **مدينة المعاجز**، السيّد هاشم البحراني، (١١٠٧ق)، تحقيق عزّة الله المولاني الهمداني، الطبعة الأولى، ١٤١٣، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
٤٠. **مستدرك الوسائل**، الميرزا النوري، (١٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم.
٤١. **مصباح الفقيه**، آقا رضا الهمداني، (١٣٢٢ق)، الطبعة الأولى، منشورات مكتبة الصدر، طهران.
٤٢. **المصباح**، الكفعمي، (٩٠٥ق)، الطبعة الثالثة، ١٤٠٣ق، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت.
٤٣. **مصباح المتهجّد**، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت.
٤٤. **معاني الأخبار**، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قم.
٤٥. **معجم رجال الحديث**، السيّد الخوئي، (٤١١ق)، الطبعة الخامسة، ١٤١٣ق، طبعة منقّحة ومزيدة.
٤٦. **مكارم الأخلاق**، الشيخ الطبرسي (٥٤٨ق)، الطبعة السادسة، منشورات الشريف الرضي، قم.
٤٧. **مناقب آل أبي طالب**، لابن شهر آشوب، (٥٨٨ق)، الطبعة الأولى ١٣٧٦ق، المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف.
٤٨. **كتاب من لا يحضره الفقيه**، الشيخ الصدوق، (٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قم.
٤٩. **ميزان الحكمة**، محمّد الريشهري، تحقيق دار الحديث، الطبعة الأولى، دار الحديث.
٥٠. **نقد الرجال**، النفرشي (القرن الحادي عشر)، الطبعة الأولى، ١٤١٨ق، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.

٥١. نهج البلاغة، شرح: الشيخ محمد عبده، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق، دار الذخائر، قم.

٥٢. وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، (١١٠٤)، الطبعة الثانية، ٤١٤ق، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم.

بیوگرافی مؤلف

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهرس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خُدامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت اشارات و ثوق به زیور طبع آراسته شده است.

فهرست کتب نویسنده

کتب چاپ شده تا بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان ع)
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر ص)
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه‌های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن ع)
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه ع)
۱۸. آسمانی‌ترین عشق. (فضیلت شیعه)
۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
۲۵. راز شکرگزاری. (آثار شکر نعمت‌ها)
۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام زمان^{علیه السلام})
۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام رضا^{علیه السلام})
۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه^{علیها السلام})
۲۹. آخرین عروس. (نرجس^{علیها السلام}، ولادت امام زمان^{علیه السلام})
۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه^{علیها السلام}، همسر پیامبر)
۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی^{علیه السلام})
۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
۳۳. یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)
۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام علی^{علیه السلام})
۳۷. گمگشته دل. (امام زمان^{علیه السلام})
۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)
۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)
۴۰. خدای خوبی‌ها. (توحید، خداشناسی)
۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)
۴۲. نردبان آبی. (امام‌شناسی، زیارت جامعه)
۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)
۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین^{علیه السلام})
۴۵. راهی به دریا. (امام زمان^{علیه السلام}، زیارت آل یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)
 ۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)
 ۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)
 ۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه علیها السلام)
 ۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)
 ۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق «فهرست سعد» ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری» ۶۷. تحقیق «فهرست حمید».
 ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطّة» ۶۹. تحقیق «فهرست ابن الولید» ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولویه» ۷۱. تحقیق «فهرست الصدوق» ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون» ۷۳. صرخة النور ۷۴. إلى الرفیق الأعلى ۷۵. تحقیق آداب أمير المؤمنين علیه السلام ۷۶. الصحيح فی فضل الزيارة الرضویة ۷۷. الصحيح فی البكاء الحسینی ۷۸. الصحيح فی فضل الزيارة الحسینیة ۷۹. الصحيح فی كشف بیت فاطمه علیها السلام.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت

Nabnak.ir

مراجعه کنید.